

دوستتان دارم، ای محمد و علی!

و دین و اخلاق والایی را که آوردید، دوست دارم. و با تمام قلبم آرزو داشتم که فتیله‌ای سوزان بودم تا ساعتی از شب را برای شما روشن کنم. ای محمد، با تمام قلبم آرزو می‌داشتم که بر سر من ریخته شود آن احشاء حیوان قربانی شده که نادانان قریش بر شانه‌های تو می‌ریختند، در حالی که تو در پشت مقام ابراهیم سجده‌کنان برای پروردگارت نماز می‌گزاردی. ای علی، آیا این شانس و اقبال بود که به تو فرصت حضور در زمان محمد را داد یا این پاکی و صفای بی نظیر روح بود که چنین کرد؟! همان پاکی و صفایی که سبب شد او را از کودکی یاری دهی و هرآنچه در اختیار داری فدای او کنی... روح، جسمت، دارایی‌ات، و سپس همسر و فرزندان...

سید احمد الحسن، صفحهٔ ایکس، ۶ اکتبر ۲۰۲۵ م

فلات ایران، قطب تجمع انسان خردمند

پاسخ به شبههٔ امکان پذیر نبودن استدلال به وصیت

ذهن‌های آهن ربایی

ریاضیات جدید و پارادوکس راسل

دردی که از دوست باشد دواست

اصل دین استخلاف است



سید احمد الحسن کیست؟

سید احمد الحسن، فرزند سید اسماعیل، فرزند سید صالح، فرزند سید حسین، فرزند سید سلمان، فرزند امام محمد بن الحسن العسکری علیه السلام است. ایشان وصی و فرستاده امام مهدی علیه السلام است و برای هدایت و زمینه سازی ظهور مقدس مبعوث شده است. همان یمانی موعود، برای شیعیان و همان مهدی متولد شده در آخرالزمان نزد اهل سنت که رسول الله صلی الله علیه و آله بشارت تولد ایشان را داده اند و نیز فرستاده ای از سوی حضرت عیسی علیه السلام و حضرت ایلیا علیه السلام برای مسیحیان و یهودیان است. ایشان دعوت الهی خویش را به دستور پدر بزرگوارش امام مهدی علیه السلام، در سال ۱۹۹۹ در نجف اشرف، پایتخت دولت عدل الهی آغاز نمودند و از آنجا دعوت امام مهدی همچون دعوت رسول الله به همه جهان انتشار یافت. سید احمد الحسن برای اثبات حقانیت خویش، به قانون معرفت حجت های الهی احتجاج می کنند: این قانون از سه اصل تشکیل می شود:

۱. نص الهی؛ یعنی وصیت شب وفات رسول الله صلی الله علیه و آله را مطرح کرده اند و نام مبارک احمد به عنوان مهدی اول در آن ذکر شده است.

۲. علم و حکمتی که برای هدایت همه مردم ارائه داده و با آن، همه علمای ادیان و بزرگان الحاد را به تحدی فراخوانده اند.

۳. پرچم البیعة لله (دعوت به حاکمیت خدا)

ایشان یکی از اوصیای رسول خدا صلی الله علیه و آله است که در وصیت آن حضرت در زمان وفاتش به وی تصریح شده است: از اباعبدالله جعفر بن محمد از پدرش امام باقر از پدرش صاحب پینه ها زین العابدین از پدرش حسین زکی شهید از پدرش امیرالمؤمنین؛ که فرمود: «...ای ابالحسن، صحیفه و دواتی حاضر کن؛ و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وصیتش را املا فرمود تا به اینجا رسید که فرمود: ای علی، پس از من دوازده امام خواهند بود و پس از آن ها دوازده مهدی. ای علی، تو نخستین دوازده امام هستی... و ایشان دوازده امام اند و سپس دوازده مهدی خواهد بود... پس اگر زمان وفاتش رسید، آن [خلافت] را به فرزندش، نخستین مهدیین تسلیم کند که سه نام دارد، نامی مانند نام من و نام پدرم که عبدالله و احمد است، و نام سوم مهدی است و او اولین ایمان آورندگان است.»

پایه‌های خرد

فهرست

فلات ایران، قطب تجمع انسان خردمند در دایبی مهاجرت‌های
گونه‌هوموساپینس..... ۳

ذهن‌های آهنربایی..... ۱۹

پاسخ به شبهه امکان‌پذیر نبودن استدلال به وصیت آیا
مشخص نبودن اسم شناسنامه‌ای مهدی اول در وصیت،
استدلال به آن را مخدوش می‌کند؟..... ۳۰

پی‌آواز حقیقت بدویم | قسمت دهم: ریاضیات جدید و
پارا دوکس راسل..... ۳۶

نماینده رسمی سفارتخانه آسمان..... ۴۱

فارس شجاع پیش از وداع: دردی که از دوست باشد
دواست..... ۴۳



نشریه زمان ظهور

شماره ۲۱۵، جمعه ۲۵ مهر ۱۴۰۴،
۲۴ ربیع الثانی ۱۴۴۷، ۱۷ اکتبر ۲۰۲۵
صاحب امتیاز: مؤسسه وارثین ملکوت

راه‌های ارتباطی:
WWW.VARESin.ORG
WWW.ALMAHDYOON.CO



هرگونه برداشت از نشریه با ذکر منبع بلامانع است.

زمان ظهور منتظر دریافت نظرات، پیشنهادات و انتقادات
سازنده شما عزیزان است.

الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام
على محمد وآله الطاهرين



فلات ایران، قطب تجمع انسان خردمند

ردیابی مهاجرت‌های گونه‌هوموساپینس

به قلم بهرام مهتدی

نقش فلات ایران به عنوان قطب تجمع

انسان خردمند: [۱][۲][۳]

پژوهشی جدید که در سال ۲۰۲۴ در معتبرترین مجله علمی جهان، نیچر، با ترکیب شواهد ژنتیکی، بوم‌باستان‌شناسی و باستان‌شناسی انجام شده، فلات ایران را به عنوان یک منطقه کلیدی جغرافیایی معرفی کرده است که در مراحل اولیه مهاجرت انسان خردمند (هوموساپینس) از آفریقا نقش مرکزی را ایفا می‌کرده است.



اما مردمی که در فلات ایران ساکن بودند از کجا آمده بودند؟
برای پاسخ به این سؤال، باید به سیصد هزار سال پیش برگردیم.

طلوع پراکندگی انسان [۴] [۵]

هوموساپینس، گونه‌ای که تقریباً تمامی انسان‌های زنده امروزی (به استثنای برخی قبایل آفریقایی) به آن تعلق دارند، در آفریقا و در دوره‌ای از تغییرات اقلیمی چشمگیر تکامل یافت. این انسان‌های اولیه، مانند دیگر هومینین‌های هم‌عصر خود، به جمع‌آوری و شکار غذا می‌پرداختند و رفتارهایی را تکامل بخشیدند که به آنها در مواجهه با چالش‌های بقا در محیط‌های ناپایدار کمک می‌کرد. درک الگوهای پیچیده پراکندگی جهانی گونه ما برای فهم سازگاری انسان، تکامل فرهنگ‌های متنوع، و بافت ژنتیکی مشاهده‌شده در جمعیت‌های انسانی مدرن از اهمیت بالایی برخوردار است. (هومینین‌ها (Hominins) به گروهی از نخست‌سانان (پریمات‌ها) گفته می‌شود که شامل انسان‌های امروزی (هوموساپینس) و تمام نیاکان منقرض‌شده نزدیک به ما می‌شود. این گروه از حدود ۶ تا ۷ میلیون سال پیش از شامپانزه‌ها (نزدیک‌ترین خویشاوندان زنده ما) جدا شدند.

پروفسور لوکا پاگانی (نویسنده ارشد پژوهش) در خصوص این پژوهش می‌گوید: «این کشف فلات ایران به‌عنوان قطب مهاجرت (Hub) اولیه انسان، درهای جدیدی را برای کاوش‌های باستان‌شناسی می‌گشاید.» تیم پژوهشی متشکل از محققانی از دانشگاه‌های پادوا و بولونیا از ایتالیا که از قدیمی‌ترین دانشگاه‌های جهان هستند و دانشگاه گریفیت استرالیا و مؤسسه ماکس پلانک از آلمان است، که نشان‌دهنده همکاری علمی گسترده و بین‌المللی در این مطالعه است.

مقاله نشان می‌دهد که فلات ایران (شامل زاگرس، سواحل جنوبی دریای خزر و خلیج فارس که در آن زمان خشک بوده) نقش "مرکز تجمع" (Hub) را برای انسان‌های مدرن پس از مهاجرت اصلی از آفریقا (حدود ۷۰ هزار سال پیش) ایفا کرده است.

با وجود خروج انسان‌ها از آفریقا در آن زمان، استقرار گسترده آنها در سراسر آسیا و اروپا تا حدود ۴۵ هزار سال پیش رخ نداد. در این فاصله، فلات ایران شرایط آب‌وهوایی و محیطی مناسبی برای سکونت داشت و جمعیت قابل توجهی از انسان‌ها را پشتیبانی می‌کرد. یافته‌های ژنتیکی نیز نشان می‌دهند که جد مشترک جمعیت‌های غیرآفریقایی امروزی، از جمعیتی سرچشمه گرفته که در فلات ایران مستقر بوده‌اند. این جمعیت بعداً در چند موج مهاجرتی به اروپا، آسیا و اقیانوسیه پراکنده شدند.

پژوهشگران با تحلیل داده‌های ژنوم انسان‌های باستانی و مدرن، و با در نظر گرفتن دو گروه شاخص ژنتیکی (غرب اوراسیایی WEC و شرق اوراسیایی EEC)، به دنبال بازسازی مشخصات ژنتیکی جمعیت «مرکز» بودند. آنها نشان دادند که اجداد ژنتیکی جمعیت‌های باستانی ایران، قفقاز و شمال غرب شبه‌قاره هند، بیشترین شباهت را به این جمعیت مرکز داشته‌اند. فلات ایران، براساس تحلیل‌های آماری، جایی است که از نظر مکانی کمترین فاصله ژنتیکی را با جمعیت مرکز دارد.



Omo I

گهواره آفریقایی: خاستگاه و پراکندگی های اولیه [۶][۷][۸]

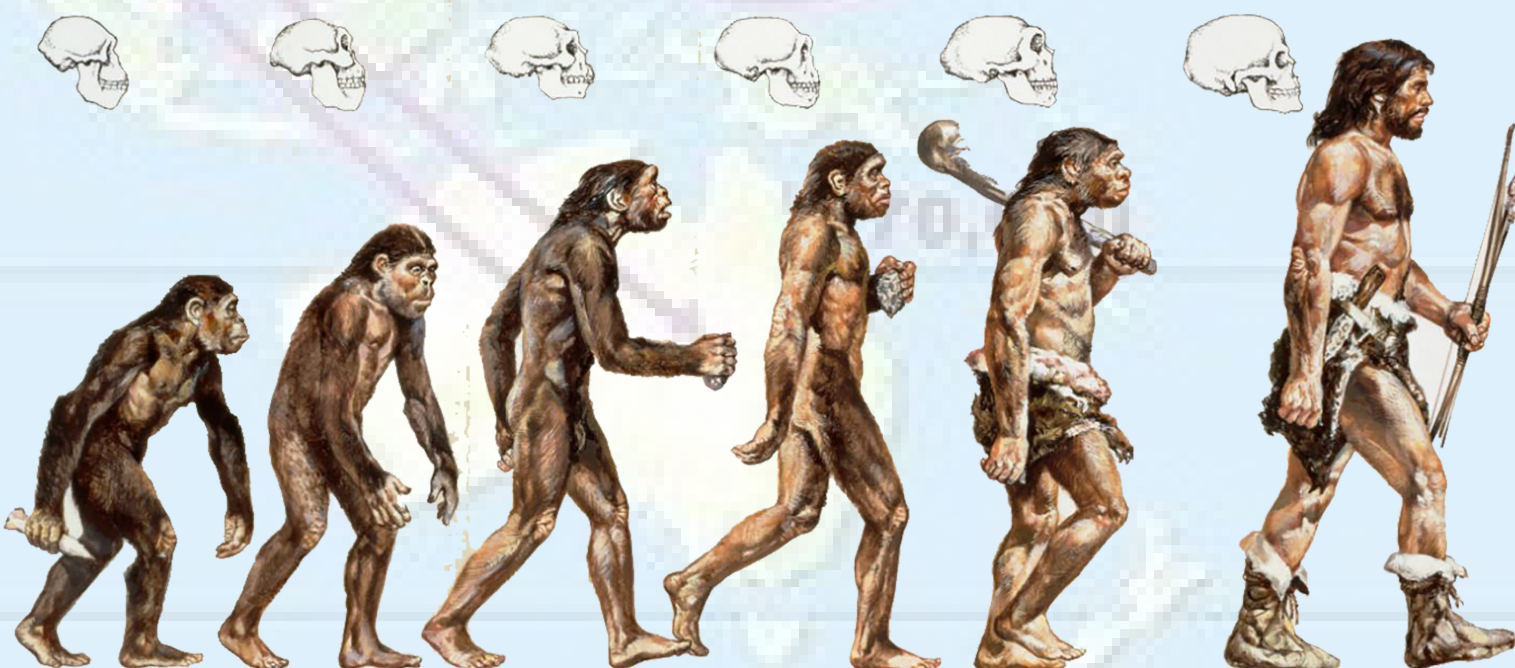
قدیمی ترین فسیل های کشف شده نشان می دهد که هوموساپینس های اولیه، یا انسان اولیه مدرن شونده (Early Homo sapiens) حدود ۳۰۰,۰۰۰ سال پیش در آفریقا پدیدار شد. فسیل های کشف شده در جبل ایغود مراکش، که تقریباً ۳۰۰,۰۰۰ سال قدمت دارند، اکنون قدیمی ترین شواهد فسیلی مطمئن از هوموساپینس های اولیه محسوب می شوند. نمونه دیگر بقایای اومو ۱ (Omo I)، کشف شده در اتیوپی، متعلق به حدود ۲۳۰,۰۰۰ سال پیش هستند.

تحقیقات ژنتیکی جدید نشان می دهد که هوموساپینس نه به صورت ناگهانی، بلکه طی فرایندهای پیوسته، ترکیبی و شبکه ای در سراسر آفریقا تکامل پیدا کرده است. این فسیل ها از لحاظ جمجمه و صورت شباهت زیادی به ما دارند، مثلاً: صورت تخت تر و فک کوچک تر نسبت به گونه های قدیمی تر مثل نئاندرتال یا هومو ارکتوس. اما در عین حال، جمجمه بلندتر و کشیده تری دارند و هنوز ویژگی های "انسان کامل مدرن" در آنها شکل نگرفته است.

پایه های ژنتیکی عمیق و پیچیده هوموساپینس در حال روشن شدن است. درحالی که شواهد فسیلی نشانگرهای زمانی و جغرافیایی را ارائه می دهد، مطالعات ژنتیکی به بررسی شجره نامه های اجدادی می پردازند. تحقیقات جدید، با استفاده از تجزیه و تحلیل ژنومی پیشرفته، نشان می دهد که انسان های مدرن نتیجه یک رویداد آمیزش ژنتیکی بین حداقل دو جمعیت اجدادی هستند که تقریباً ۱.۵ میلیون سال پیش از هم جدا شده و سپس در حدود ۳۰۰,۰۰۰ سال پیش دوباره به هم پیوستند. یکی از این گروه ها حدود ۸۰٪ از ساختار ژنتیکی انسان مدرن را تشکیل می دهد، درحالی که گروه دیگر ۲۰٪ را به خود اختصاص داده است. این آمیزش باستانی با تلاقی های بعدی با نئاندرتال ها یا دنیسوواها متفاوت است. این یافته، لایه بی سابقه ای از پیچیدگی را به درک ما از شکل گیری هوموساپینس اضافه می کند. این امر دیدگاه دیرینه «شجره نامه واحد» را به چالش می کشد، و نشان می دهد که طرح ژنتیکی گونه ما یک موزاییک است، که از تعاملات عمیق و باستانی در داخل آفریقا شکل گرفته است.

این مدل تکامل «جریان بافته شده» نشان‌دهنده دوره‌هایی از تجزیه جمعیت، رانش ژنتیکی، و سپس ادغام مجدد است که تاریخ تکاملی پیچیده‌تر و پویاتری را برای گونه ما حتی قبل از پراکندگی جهانی آن برجسته می‌کند. همچنین این یافته، راه را برای در نظر گرفتن گونه‌های هومینین اولیه مانند هومو ارکتوس و هومو هایدلبرگ به عنوان نامزدهای احتمالی برای این جمعیت‌های اجدادی باز می‌کند. به خاطر داشته باشیم که تکامل امری پیوسته و تدریجی است و تعیین نقطه دقیقی برای جدا شدن گونه‌ها امکان‌پذیر نیست. این شامل هوموساپینس‌های اولیه هم می‌شود. می‌توانیم بگوییم تکامل این گونه از ۲۰۰,۰۰۰ سال پیش وارد مرحله جدیدی شد.

سید احمد الحسن در کتاب توهم بی‌خدایی در این خصوص می‌نویسد:
 «سنگواره‌ها همچنین از ظهور انسان خردمند (هوموساپینس) تقریباً در ۲۰۰,۰۰۰ سال پیش، که از هومو ارکتوس یا انسان هایدلبرگ جدا شده است، حکایت دارد. در نهایت انسان خردمند یا هوموساپینس تقریباً در ۱۰۰,۰۰۰ سال پیش به شکل نهایی امروزی خود تکامل یافت.»



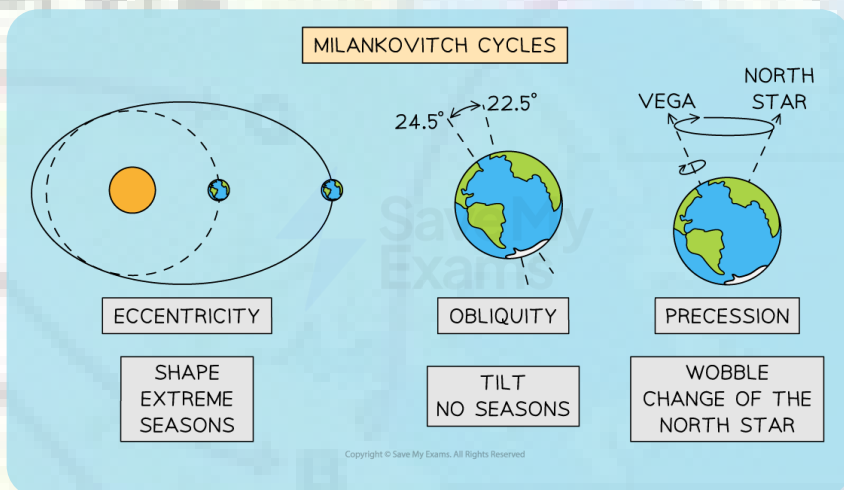
اولین گام‌ها به بیرون از آفریقا: [۹][۱۰]

پیش از گسترش موفق و بزرگ «خروج از آفریقا» که جهان را پرجمعیت کرد، شواهد قانع‌کننده‌ای از تلاش‌های اولیه و اغلب کمتر موفق هوموساپینس برای ماجراجویی فراتر از قاره آفریقا وجود دارد. این پراکندگی‌های پیش‌گامانه ممکن است از حدود ۲۷۰,۰۰۰ سال پیش آغاز شده باشد، با شواهد باستان‌شناسی که نشان می‌دهد انسان‌های مدرن تقریباً ۲۱۵,۰۰۰ سال پیش به یونان رسیده‌اند.

فسیل‌های غار میسلیا Misliya در فلسطین، که به نظر می‌رسد متعلق به هوموساپینس باشند، به حدود ۱۸۰,۰۰۰ سال پیش تاریخ‌گذاری شده‌اند. شواهد بیشتر از دفن‌های هوموساپینس در مکان‌های سُخول و قفزه در فلسطین به دست آمده که حدود یکصد هزار سال قدمت دارند. ابزارهای سنگی کشف‌شده در جبل فایا در امارات متحده عربی شواهدی از حضور هوموساپینس را از حدود ۱۲۷,۰۰۰ سال پیش ارائه می‌دهند که از حرکت در مسیر شمال شرق آفریقا به شبه‌جزیره عربستان بین ۱۵۰,۰۰۰ تا ۱۳۰,۰۰۰ سال پیش پشتیبانی می‌کند. نکته مهم این است که این امواج اولیه یا منقرض شده‌اند یا به آفریقا بازگشته‌اند و هیچ میراث ژنتیکی پایداری در جمعیت‌های غیرآفریقایی امروزی از خود به جای نگذاشته‌اند.



عوامل اقلیمی: چگونگی تأثیر شرایط محیطی بر این حرکات اولیه [۱۱] [۱۲]



چرخه‌های میلانکوویچ مجموعه‌ای از تغییرات بلندمدت و طبیعی در مدار و محور چرخش زمین هستند که بر میزان و توزیع تابش خورشیدی دریافت‌شده توسط سیاره ما تأثیر می‌گذارند. این چرخه‌ها، عوامل اصلی تغییرات اقلیمی طبیعی در مقیاس‌های زمانی ده‌ها هزار تا صدها هزار سال هستند و نقش مهمی در آغاز و پایان دوره‌های یخبندان در تاریخ زمین داشته‌اند.

حرکت هوموساپینس بین آفریقا و اوراسیا یک‌طرفه نبوده، بلکه سیال بوده و نوسانات اقلیمی نقش مهمی در امکان‌پذیری یا ممانعت از این حرکات ایفا کرده است.

چرخه‌های میلانکوویچ، از جمله چرخه تقدیم که تقریباً هر ۲۶,۰۰۰ سال یک بار رخ می‌دهد، منجر به افزایش بارندگی و ایجاد "گریدورهای سبز" در مناطق خشکی مانند صحرای آفریقا گشته و شرایط برای عبور انسان‌ها و حیوانات، مخصوصاً از شمال آفریقا به سمت آسیا و اروپا مساعد می‌شد. این دوره‌های مرطوب می‌توانستند رودخانه‌ها را پرآب کرده، پوشش گیاهی را گسترش و منابع غذایی را افزایش دهند، و مسیرهای مهاجرت را قابل دسترس کنند. این شرایط مطلوب به هوموساپینس اجازه می‌داد تا حیواناتی را که برای غذا شکار می‌کردند، دنبال کند. هرچند عوامل دیگری مانند تغییرات محیطی، رقابت بین گروه‌ها و جست‌وجوی آب و هوای مناسب نیز در مهاجرت نقش داشتند، اما شکار قطعاً یکی از محرک‌های اصلی مهاجرت هومینین‌ها بوده است.



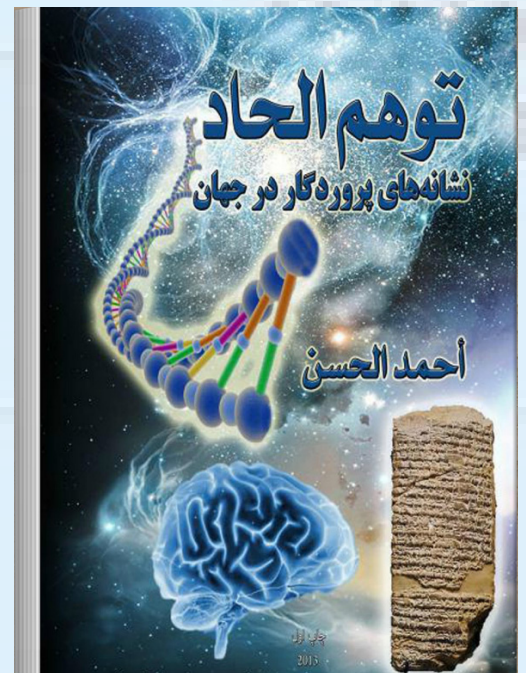
این موضوع، اقلیم را نه تنها به عنوان یک عامل پس زمینه، بلکه به عنوان یک ارکستر اصلی الگوهای مهاجرتی انسان در طول پیشاتاریخ قرار می دهد. این امر نشان می دهد که پراکندگی انسان، کمتر به صورت گسترش مداوم و بدون مانع بوده، بلکه بیشتر حرکاتی فرصت طلبانه در دوره های گذرا از نظر مطلوبیت محیطی بوده است.

گسترش بزرگ جهانی: [۱۳] [۱۴] [۱۵]

اکثریت قریب به اتفاق جمعیت های انسانی امروزی در خارج از آفریقا از یک گسترش واحد و بسیار موفق که تقریباً ۷۰,۰۰۰ پیش رخ داد، نشئت می گیرند. این مسیر شامل عبور از دریای سرخ در تنگه باب المندب بود که در دوره های یخبندان، به طور قابل توجهی باریک تر یعنی حدود ۲۰ کیلومتر عرض و سطح آب دریا حدود ۶۰ تا ۱۲۰ متر پایین تر از امروز بود.

اما سؤال بزرگی پیش روی محققان است. در کتاب توهم بی خدایی می خوانیم:

«این عده چگونه توانسته اند چندین کیلومتر را شنا کنند، در حالی که هیچ فناوری یا ابزاری برای شناور ماندن بر روی آب و حرکت در مسیر مشخص در اختیار نداشته اند؟! اصولاً چرا این ها دست به این کار زدند و چه عاملی آنها را به انجام این خطر و حرکت به سوی مقصدی نامعلوم مجبور ساخت؟! اگر این کار سهل الوصول بوده، به آسانی صورت گرفته، یا حتی فایده زیادی به همراه داشته، و یا غریزه حیوانی همه این افراد را وسوسه و اغوا کرده، پس چرا عده زیادی این کار را انجام ندادند و از آب دریا عبور نکردند؟! با این حساب نمی توانیم تصور کنیم که این گذر از آب، کاری پوچ و عبث بوده و در انجام آن هیچ انتخاب یا گزینشی در کار نبوده است. اگر نگوییم که این فرایند یک گزینش غیبی بوده که شرایط عبور آرام این مجموعه برگزیده را باعث شده، حداقل می توانیم اظهار کنیم که انتخاب طبیعی طبق - نظریه تکامل - دست اندرکار اصلی این جریان بوده است. عبورکنندگان از باب المندب گروهی ممتاز و متفاوت با دیگران بوده اند و حداقل چیزی که آنها را از دیگران جدا می سازد، توانایی آنها در گذشتن از مسیر چندین کیلومتری در آب دریا است؛ کاری که دیگران از انجام آن ناتوان بوده اند.»



سؤال دیگر اینجاست که این گروه چطور توانستند در مناطق بیابانی عربستان دوام آورند؟ پاسخ را در قسمت دیگری از کتاب توهم بی‌خدایی می‌یابیم:

«این گروه منتخب از انسان‌های خردمند آفریقا، در جنوب شبه‌جزیره عربستان به پیش رفتند، زیرا در آن زمان چشمه‌های آب زیادی در ساحل جنوبی شبه‌جزیره در جریان بود (پیش از آن که آب دریاها بالا بیاید و آنجا را بپوشاند). آنها با این چشمه‌ها توانستند بیابان را ترک گویند و در خط ساحلی، باگذشتن از یمن و عمان فعلی، شبه‌جزیره عربستان را بپیمایند تا به منطقه خلیج که در حال حاضر پوشیده از آب است برسند.»

همچنین در غار پیناکل پوینت (Pinnacle Point) در آفریقای جنوبی، بقایای صدف‌های پخته‌شده و ابزارهای مرتبط با برداشت آنها مربوط به ۱۶۴/۰۰۰ سال پیش، کشف شده که نشان می‌دهد انسان‌ها از این منابع به صورت سازمان‌یافته استفاده می‌کردند. صدف‌ها منبعی غنی از مواد معدنی (مثل ید و آهن) و پروتئین بودند که به‌ویژه در دوره‌های خشک‌سالی یا کمبود شکار، حیاتی بودند. ضمناً پختن صدف‌ها (با استفاده از آتش)، نشان‌دهنده تسلط بر فناوری کنترل آتش و بهینه‌سازی تغذیه است.

اما چه شواهدی، نکته‌ای که سید احمد الحسن به آن اشاره می‌کند، یعنی حرکت در خط ساحلی را تأیید می‌کند؟

در سایت‌هایی مانند کنگو و ساحل جنوبی آفریقا، ابزارهای تخصصی ماهیگیری مانند قلاب‌های استخوانی و سنگ‌های تراشیده‌شده برای صید ماهی یافت شده‌اند که متعلق به ۹۰/۰۰۰ سال پیش و نشان‌دهنده مهارت انسان در استفاده از منابع آبی است. ماهیگیری به‌عنوان یک منبع غذای پایدار و غنی از پروتئین و امگا-۳، به انسان‌ها اجازه داد تا در محیط‌های متنوعی زنده بمانند.



Pinnacle Point in Mossel Bay vying for World Heritage status

پدیدار شدن اولین تمدن انسانی بود؟

سید احمد الحسن در این خصوص می‌نویسد:

«در آن دوران، خلیج، سرشار از آب شور نبود، بلکه دره گرمی بود که رودخانه‌هایی که از شمال (یعنی جنوب عراق فعلی و جنوب غرب ایران فعلی) به آن وارد می‌شد، در آنجا جریان داشت. آن دره یا خلیج کنونی مکان بسیار مناسبی برای زندگی بوده است؛ چراکه پر از رودخانه‌ها، دریاچه‌ها، تالاب‌ها و جنگل‌ها بوده و در عین حال گرم نیز بوده است. در آن زمان این موضوع اهمیت بسیاری داشته؛ چراکه زمین در حال طی کردن آخرین عصر یخبندان و به شدت سرد بوده است.

این دره که مملو از آب‌های گوارا، انواع میوه‌ها و غذاهای گوناگون بوده، مکانی عالی برای رشد انسان اولیه محسوب می‌شده؛ بنابراین می‌توانیم بگوییم دره مزبور مکان بسیار مناسبی برای رشد انسان خردمند در آن دوره به شمار می‌رفته است. در آنجا تعداد این افراد رو به فزونی نهاد. برخی از آنها به دیگر نقاط دنیا مهاجرت کردند و گروهی نیز در همان دره ماندند، تا زمانی که دره به دلیل ورود آب دریا پر شد.

... برخی از مهاجرت‌های انسانی به آسیا و اروپا به ترتیب تقریباً به شصت و چهار هزار سال پیش بازمی‌گردد.»

اما سه مزیت مهم حرکت در امتداد ساحل عبارت‌اند از:

۱- استفاده از منابع غذایی ساحلی پایدار؛

۲- خطر کمتر؛

۳- نیاز به سازگاری کمتر در مواجهه با محیط‌های ناشناخته.

این استراتژی‌ها نشان‌دهنده انعطاف‌پذیری رفتاری هوموساپینس در استفاده از نیش‌های اکولوژیک جدید است. (نیش اکولوژیک (Ecological Niche) جدید، به زبان ساده یعنی کشف یک روش هوشمندانه برای استفاده از محیط، که قبلاً توسط گونه‌های دیگر به کار گرفته نشده بود).

در دوره‌هایی که مثل عصر یخبندان منابع خشکی کمیاب بود، منابع دریایی جان انسان‌ها را نجات دادند. همین‌طور این امر شاهی بر هوش و توانایی بهره‌برداری از محیط‌های متنوع است، که یکی از دلایل موفقیت هوموساپینس در مقایسه با دیگر گونه‌های انسانی بود. (آخرین عصر یخبندان از حدود ۱۱۵,۰۰۰ سال پیش تا حدود ۱۱,۷۰۰ سال پیش رخ داد).

اما چرا و چگونه خلیج فارس، برای ده‌ها هزار سال به‌عنوان مرکز اصلی تجمع گونه هوموساپینس و مرکز



علاوه بر این، تاریخ‌های اولیه برای اسکان شرق آسیا و نشانگرهای ژنتیکی از فرضیه مهاجرت‌های مستقل به استرالیا و گینه نو (ساهول) در حدود ۵۵,۰۰۰ سال پیش حمایت می‌کنند.

مدل‌های جدید پیشنهاد می‌کنند که اولین افراد ممکن است حدود ۶۰,۰۰۰ سال پیش در منطقه کیمبرلی در غرب استرالیا فرود آمده باشند و متعاقباً در عرض ۶,۰۰۰ سال در سراسر قاره ساکن شده باشند. تحقیقات DNA میتوکندری نشان می‌دهد که بومیان استرالیا بین ۴۹,۰۰۰ تا ۴۵,۰۰۰ سال پیش به شبه‌جزیره ایر رسیده‌اند. در شمال، تخمین زده می‌شود که اسکان سیبری بین ۴۰,۰۰۰ تا ۴۵,۰۰۰ سال پیش، یا حتی زودتر، رخ داده است. وجود هاپلوتایپ منحصر به فرد ژاپنی (D۲-M۵۷) در تحقیقات ژنتیکی، نشان می‌دهد که موج اول مهاجرت، حدود ۳۷,۰۰۰ سال پیش به ژاپن صورت گرفته است. اسکان تبت نیز به نظر می‌رسد که پیش از ژاپن بوده است.

تا حدود ۳۵,۰۰۰ سال پیش، هوموساپینس حضور خود را در بیشتر جهان قدیم، از جمله بخش قابل توجهی از آسیا، به‌طور محکم تثبیت کرده بود. این گسترش طیفی از آب و هواها را پوشش می‌داد، از مناطق ساحلی گرمسیری تا مناطق معتدل و در نهایت عرض‌های جغرافیایی شمالی سردتر. این گسترش سریع، بر انعطاف‌پذیری سازگاری قابل توجه هوموساپینس تأکید می‌کند. این امر نشان‌دهنده توانایی کارآمد، برای بهره‌برداری از جایگاه‌های اکولوژیکی و منابع جدید، همراه با ساختارهای اجتماعی مؤثر و انتقال دانش است که بقا و تکثیر را در مناظر متنوع ممکن ساخت.

همان‌طور که در ابتدای مقاله اشاره کردیم، تحقیقات ژنتیکی جدید، تأییدی بر این مطلب است که اولین مهاجرت بزرگ بعد از خروج از آفریقا، از سمت فلات ایران انجام گردیده است؛ و این با ادعای کتاب توهّم بی‌خدایی که اولین مهاجرت را به شصت هزار سال پیش و از ایران به سمت هند (گجرات، مطابق نقشه کتاب توهّم بی‌خدایی) مطرح می‌کند، مطابقت دارد.

مهاجرت بزرگ دیگری در چهل هزار سال پیش نیز از منطقه خلیج فارس صورت گرفته که احتمالاً بازمی‌گردد به سمت هند بوده است. (تردید از نویسنده مقاله است) زندگی و تمدن در خلیج فارس تا ۱۵,۰۰۰ سال پیش جریان داشت، تا این‌که آب وارد این ناحیه گردید و فقط عده بسیار اندکی از ساکنان این منطقه نجات یافته و به جنوب عراق فعلی نقل مکان نمودند، و همین گروه اندک پایه‌های تمدن سومری یا اکدی را برپایه تمدن پیشین خود در خلیج فارس، بنا گذاردند. (به جزئیات و دلایل این وقایع به تفصیل در کتاب پرداخته شده است).

ورود به شبه‌قاره هند: اسکان اولیه و گسترش بعدی [۱۶][۱۷][۱۸][۱۹][۲۰][۲۱]

همان‌طور که ذکر کردیم، هوموساپینس حدود ۶۰,۰۰۰ سال پیش وارد شبه‌قاره هند شد. تنوع ژنتیکی بالای مشاهده‌شده در جمعیت‌های کنونی هند، که پس از آفریقا در رتبه دوم قرار دارد، به‌شدت از یک اسکان اولیه و قابل توجه بلافاصله پس از خروج اولیه از آفریقا حمایت می‌کند.





ورود به اروپا: [۲۲][۲۳][۲۴][۲۵]

براساس تحقیقات قبلی، انسان‌های مدرن حدود ۴۰,۰۰۰ سال پیش وارد قاره اروپا شدند. با این حال، تحقیقات باستان‌شناسی اخیر (سال ۲۰۲۲) در غارگروت ماندترین در دره رود رون در جنوب فرانسه، شواهدی را نشان داده است که حاکی از ورود هوموساپینس به اروپا، تقریباً ۵۴,۰۰۰ سال پیش است.



چرا کشف گروت ماندترین (۵۴,۰۰۰ سال پیش) انقلابی بود؟ زیرا این کشف، حضور هوموساپینس در اروپا را ۱۰,۰۰۰ سال به عقب برد.

اما ببینیم سید احمد الحسن در این خصوص چه گفته است:

«بنابر شواهد سنگواره‌ای، انسان امروزی (انسان خردمند یا هوموساپینس) پس از مهاجرت به سمت اروپا، برای حدود ۱۵/۰۰۰ سال، با انسان دیگری به نام انسان نئاندرتال که همان‌طور که پیش‌تر بیان نمودم، از همان نیاکان وی یعنی هوموارکتوس یا انسان هایدلبرگی در آفریقا ظهور یافته بودند، برخورد و هم‌زمانی داشته است؛ ولی مهاجرت هوموارکتوس از آفریقا، از نواحی شمال بوده و وی به بیشتر مناطق آسیا رسیده است. حتی بقایای انسان تباران تکامل یافته از هوموارکتوس، در اندونزی و چین نیز کشف شده است. نئاندرتال تکامل یافته انسان هایدلبرگی، از آتش استفاده می‌کرده و گاهی اوقات مردگان خود را نیز دفن می‌نموده است. نئاندرتال تقریباً ۲۴/۰۰۰ سال پیش منقرض شد، تا فقط انسان خردمند امروزی به‌تنهایی بر روی زمین باقی بماند.»

باید توجه داشت که نئاندرتال‌ها در نقاط دیگر جهان نیز حضور داشتند. نکته دیگر این است که شواهد ژنتیکی تأیید می‌کند که تمامی جمعیت‌های غیرآفریقایی دارای DNA نئاندرتال (یک تا چهار درصد) هستند، که نشان‌دهنده رویدادهای تلاقی بین هوموساپینس و نئاندرتال‌هاست.

آخرین مرز: قاره آمریکا [۲۶][۲۷][۲۸][۲۹]



به‌طور گسترده‌ای، اعتقاد بر این است که با ورود شکارچیان-گردآورندگان پارینه‌سنگی (پالئو-هندی‌ها) به آمریکای شمالی از استپ ماموت آسیای شمالی آغاز شد. این مهاجرت با پل خشکی برینگیا تسهیل شد، یک توده خشکی وسیع که به‌دلیل کاهش قابل توجه سطح دریا در طول اوج آخرین یخبندان، بین سیبری شمال شرقی و آلاسکای غربی پدیدار شد. یافته‌های ژنتیکی نشان می‌دهد که یک جمعیت اجدادی واحد از انسان‌های مدرن، از جنوب سیبری به سمت برینگیا، در حدود ۳۰,۰۰۰ سال پیش مهاجرت کرده‌اند؛ و عبور واقعی به قاره آمریکا تا ۱۶,۵۰۰ سال پیش رخ داده است.

متدولوژی علم یا روش علمی: [۳۰][۳۱][۳۲][۳۳]

موارد مکرر در سراسر شواهد که در آن «تخمین‌های قبلی» یا «دیدگاه‌های اجماعی» توسط «شواهد جدید» بازبینی یا رد می‌شوند، نشان‌دهنده عدم قطعیت علمی نیست، بلکه نشان‌دهنده یک فرایند علمی سالم و دقیق است. این اصلاح مداوم با تکنیک‌های تاریخ‌گذاری بهبود یافته، کشفیات باستان‌شناسی جدید و روش‌های تحلیلی پیشرفته، به ویژه در ژنتیک، هدایت می‌شود.

شاید این تغییرات در برخی گزاره‌های علمی، از نظر برخی که آشنا با روش‌شناسی علمی نیستند، نقصانی برای علم محسوب شود؛ اما برعکس، این امر موضع معتبر و در عین حال متواضع دانش علمی را تقویت می‌کند و اذعان دارد که در علم «حقیقت» یک افق است که به‌طور مداوم به آن نزدیک می‌شویم.

در قسمتی دیگر از کتاب توهم بی‌خدایی در پاسخ به منکران تکامل، می‌خوانیم:

«در نقاط مختلف جهان، دانشگاه‌ها و مراکز پژوهشی وجود دارند که براساس استانداردهای دقیق علمی فعالیت می‌کنند و در آنجا کسانی هستند که پژوهش‌ها، کتاب‌ها و انتقاداتی را که به نظریه‌های علمی وارد می‌شود، ارزیابی می‌نمایند.»

علم به قول کارل پوپر (فیلسوف علم) با "حدس‌ها و ابطال‌ها" و براساس "منطق اکتشاف علمی" به پیش می‌رود؛ و عدم تغییر در نظریه‌های علمی عموماً یک نقص و نه یک حُسن، در نظر گرفته می‌شود.

نقش ضروری تحقیقات بین‌رشته‌ای در بازسازی تاریخ بشر نیز برجسته است. تصویر جامع مهاجرت هوموساپینس از یک رشته واحد به دست نمی‌آید، بلکه از همگرایی زمینه‌های مختلف حاصل می‌شود. شواهد فسیلی، لنگرهای آناتومیک و زمانی را فراهم می‌کند. یافته‌های باستان‌شناسی، سازگاری‌های فرهنگی و فناوری را آشکار می‌سازد. مطالعات ژنتیکی حرکات و روابط جمعیتی را ردیابی می‌کند، و داده‌های دیرین‌اقلیمی زمینه و محرک‌های محیطی را توضیح می‌دهد.

نتیجه‌گیری: گونه‌ای در حال حرکت

سفر هوموساپینس یک حماسه بی‌نظیر از اکتشاف و سازگاری است. از خاستگاه‌های متنوع و پیچیده در داخل آفریقا در حدود ۳۰۰,۰۰۰ سال پیش، گونه ما دست به مجموعه‌ای از مهاجرت‌های قابل توجه زد، که در نهایت منجر به استعمار تمامی قاره‌های قابل سکونت روی زمین شد. این حرکت جهانی با امواج متعدد پراکندگی، دوره‌های اکتشاف پیش‌گامانه، و تعاملات عمیق با محیط‌های متنوع و سایر گونه‌های هومینین مشخص شد.

داستان مهاجرت جهانی هوموساپینس، به‌عنوان گواهی عمیق، بر سازگاری، نبوغ و ظرفیت بی‌نظیر گونه ما برای نوآوری است. این مهاجرت‌ها بر انگیزه ذاتی انسان برای کاوش، سازگاری و گسترش تأکید می‌کنند. این روایتی است که گذشته ما را عمیقاً به زمان حال ما پیوند می‌دهد و روحیه پایداری و انعطاف‌پذیری انسان در مواجهه با تغییرات محیطی و پیگیری بی‌وقفه افق‌های جدید را برجسته می‌کند.

منابع:

- [۱]  The Persian plateau served as hub for Homo sapiens after the main out of Africa dispersal.
- [۲]  The first of our kind - Max-Planck-Gesellschaft
- [۳]  Homo sapiens | The Smithsonian Institution's Human Origins Program
- [۴]  Recent African origin of modern humans – Wikipedia
- [۵]  Earliest human remains in eastern Africa dated to more than ۲۳۰/۰۰۰ years ago
Genetic study reveals hidden chapter in human evolution | University of Cambridge
- [۶]  Recent African origin of modern humans – Wikipedia
- [۷]  Earliest human remains in eastern Africa dated to more than ۲۳۰/۰۰۰ years ago
Genetic study reveals hidden chapter in human evolution | University of Cambridge
- [۸] سید احمد الحسن، توهم بی‌خدایی.
- [۹]  The first migrations out of Africa - The Australian Museum
- [۱۰]  Northern Route Via Palestine-Israel and Out of Africa Theory
- [۱۱]  "Migration of Early Homo Sapiens from East Africa (c. ۱۰۰,۰۰۰ BCE) – Climate's Influence on Arts and History"
- [۱۲]  Early Human Migration - World History Encyclopedia
- [۱۳] سید احمد الحسن، توهم بی‌خدایی.
- [۱۴]  The Great Human Migration - Smithsonian Magazine



[۱۵]

Recent African origin of modern humans – Wikipedia

[۱۶] سید احمد الحسن، توهم بی‌خدایی.



[۱۷]

The Persian plateau served as hub for Homo sapiens after the main out of Africa dispersal.



[۱۸]

Prehistory of Australia - Wikipedia



[۱۹]

First People Migrate to Australia | Sea Life, Islands and Oceania



[۲۰]

Timing the first human migration into eastern Asia - PMC - PubMed Central



[۲۱]

Earliest human remains in eastern Africa dated to more than ۲۳۰/۰۰۰ years ago
Genetic study reveals hidden chapter in human evolution | University of Cambridge

[۲۲] سید احمد الحسن، توهم بی‌خدایی.



[۲۳]

Recent African origin of modern humans – Wikipedia



[۲۴]

Earliest human remains in eastern Africa dated to more than ۲۳۰/۰۰۰ years ago
Genetic study reveals hidden chapter in human evolution | University of Cambridge



[۲۵]

First Modern Humans Arrived in Europe Earlier Than Previously Known - SBU News



[۲۶]

Early Human Migration - World History Encyclopedia



[۲۷]

Peopling of the Americas



[۲۸]

Peopling of the Americas



[۲۹]

Earliest human remains in eastern Africa dated to more than ۲۳۰,۰۰۰ years ago
Genetic study reveals hidden chapter in human evolution | University of Cambridge



[۳۰]

The Great Human Migration - Smithsonian Magazine



[۳۱]

"Migration of Early Homo Sapiens from East Africa (c. ۱۰۰,۰۰۰ BCE) – Climate's Influence on Arts and History"



[۳۲]

The first of our kind - Max-Planck-Gesellschaft

[۳۳] سید احمد الحسن، توهم بی‌خدایی.





ذهن‌های آهن‌ربایی

به قلم هلن انصاری و مریم احمدیار

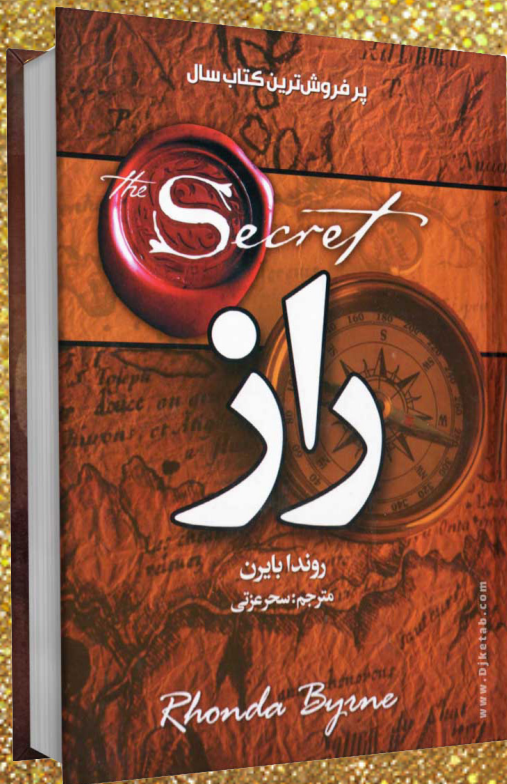
اقسمت اول

مقدمه

افکار انسان دارای اثراتی باورنکردنی است و می‌تواند بر تمام ابعاد زندگی از جمله شخصیت، سلامت روان، سلامت جسم و کیفیت زندگی تأثیر بگذارد. [۱]



اگر به سراغ کتاب‌های قانون جذب برویم، در نگاه اول ممکن است با خود بگوییم: «عجب پشتوانه علمی قوی‌ای!» اما باید گفت توضیحات نویسندگان این کتاب‌ها، که اغلب پرفروش هستند، بیشتر براساس فرضیات ذهنی و تجربیات شخصی است و نه تحقیقات علمی! تأثیر قانون جذب بر زندگی واقعی، موضوعی است که دانشمندان و روان‌شناسان همواره آن را به چالش کشیده‌اند. بسیاری از طرفداران و مروجان قانون جذب، افراد مشهور و موفق در زمینه‌های مختلف هستند. از جمله: راندا برن: نویسنده کتاب «راز» که به‌طور وسیع به ترویج این قانون پرداخته است.



وین دایر: نویسنده و سخنران انگیزشی، که در بسیاری از کتاب‌هایش به تأثیر افکار مثبت بر زندگی انسان‌ها اشاره کرده است.

لیزا نیکولز: سخنران و مربی موفقیت، که تجربه‌های شخصی خود را در راستای قانون جذب به اشتراک می‌گذارد.

جک کنفیلد: نویسنده مجموعه کتاب‌های «تکنیک‌های موفقیت» که بر تأثیر مثبت‌اندیشی و تجسم در دستیابی به اهداف تأکید دارد.

اما قانون جذب تأثیری فراتر از این را به افکار نسبت می‌دهد و بیان می‌کند که افکار قدرت جاذبه دارند و هر چیزی را که به آن فکر کنیم، به سمت ما جذب می‌کنند. این نظریه بر این اصل بنا شده است که انسان‌ها و افکارشان هر دو از انرژی خالص ساخته شده‌اند و انرژی‌های همانند یکدیگر را جذب می‌کنند. عمل تجسم می‌تواند ما را به هر چه بخواهیم متصل کند، زیرا تجسم خواسته‌ها نیروی مغناطیسی ایجاد می‌کند و این نیرو خواسته‌ها را به‌سوی ما جذب می‌کند. [۲]

قانون جذب از جمله مفاهیمی است که طی چند دهه اخیر محبوبیت فوق‌العاده‌ای کسب کرده است. شاید تا به حال شنیده باشید: «هر چیزی را که در ذهنت مجسم کنی، آن را در دستان خواهی داشت». ما می‌توانیم همه چیز را مانند آهن‌ربایی به‌سوی خود جذب کنیم؛ از جمله سلامتی، ثروت، شادی و ... اما آیا حقیقتاً ذهن انسان مانند یک آهن‌ربا عمل می‌کند؟ آیا قانونی به نام «جذب» یا «راز» وجود دارد که به‌واسطه آن می‌توانیم خالق زندگی خویش باشیم؟

نظریه راز (قانون جذب) قصد دارد از نیروی شگفت‌انگیز باورها و افکار برای یک‌شبه پیمودن ره صدساله استفاده کند و اگرچه به دلیل ورود به مباحثی مانند باورها و افکار شبیه به «علم روان‌شناسی» است، اما باید بگوییم که روان‌شناسان اصلاً دل خوشی از آن ندارند. گزارش‌های متخصصان روان‌شناسی حکایت از مخرب بودن این پدیده به‌خصوص برای کسانی دارد که نیاز به تدابیر درمانی و مشاوره حرفه‌ای دارند؛ از این‌رو، سعی بر این است روان‌شناسی علمی را از پدیده‌هایی مانند قانون جذب، تکنولوژی فکر و ... جدا کند. [۳]

برخی پژوهشگران در تلاش هستند که با کمک فیزیک کوانتوم و کارکرد ذهن پلی میان قانون جذب و علم ایجاد کنند تا از طریق آن بتوانند مرزهای این قانون را در قلمروی علم مشخص کنند. آن‌ها ادعا می‌کنند که براساس فیزیک کوانتوم حرکت الکترون‌های ذهن و ایجاد امواج از طریق آن و همسازی این امواج با امواج خواسته‌ها باعث جذب آن می‌شود! بنابراین، افکار می‌توانند باعث به‌وجود آمدن جهانی شوند که در آن افراد می‌توانند به خواسته‌های خود برسند. [۴]

سخنرانان و نویسندگانی که قانون جذب را ترویج می‌کنند، همواره می‌کوشند مفاهیم قانون جذب را بومی‌سازی کنند. [۵] در کشورهایی که فرهنگ اسلامی حاکم است، از جمله ایران، سخنرانانی مانند آقای آزمندیان (مشهور به پدر تکنولوژی فکر در ایران) و ... آیات قرآن و کلام اهل بیت (ع) را برای حمایت از قانون جذب تفسیر به رأی می‌کنند.

این ایده که «هرآنچه بیندیشیم، همان به زندگی‌مان جذب می‌شود!» به عقیدهٔ باورمندان به آن، ریشه‌های تاریخی عمیقی دارد که به قرن‌ها پیش برمی‌گردد. این قانون به‌طور خاص در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم به‌طور جدی‌تر مطرح شد. این نظریه از سوی نویسندگانی همچون والاس دی. واتلز در کتاب «علم ثروتمند شدن» (۱۹۱۰) گسترش یافت و بعدها در کتاب مشهور «راز» اثر راندا برن (۲۰۰۶) به شهرت جهانی رسید. برن در این کتاب، قانون جذب را همچون یک نیروی مغناطیسی معرفی می‌کند که افکار مثبت را به‌سوی خواسته‌ها و کامیابی‌ها جذب می‌کند. از نویسندگان مشهور دیگر می‌توان به استر و جری هیکس اشاره کرد که در مجموعه کتاب‌های خود، آموزش‌های مرتبط با «ارتعاش» و «هم‌ترازی انرژی» را دارند.

اما آیا به‌راستی نابرده «رنج»، گنج میسر می‌شود؟! در این سلسله‌مقاله، قصد داریم قانون جذب را از سه منظر روان‌شناختی، فیزیک کوانتوم و دینی مورد بررسی قرار دهیم و با نگاهی عمیق‌تر به دلایل و شواهد مدعیان قانون جذب، آن را به‌بوتۀ نقد بگذاریم. در نهایت، قصد داریم به این سؤال مهم پاسخ دهیم که آیا قانون جذب صرفاً یک توهّم دل‌پذیر است یا نیرویی جادویی که می‌تواند زندگی‌مان را آن‌گونه که می‌خواهیم تغییر دهد؟!



بررسی قانون جذب از دیدگاه روان‌شناختی

قانون جذب ادعا می‌کند که افکار انسان مانند آهن‌ربا عمل می‌کنند و شبیه خود را جذب می‌کنند. این افکار تبدیل به انرژی می‌شوند و بر اتفاقات دنیای بیرونی تأثیر می‌گذارند. به‌طور خلاصه، آرزوها در سه گام به حقیقت مبدل می‌شوند:

۱. به کائنات فرمان بده؛

۲. باور کن که به خواسته‌ات رسیده‌ای؛

۳. احساس کن که به خواسته‌ات رسیده‌ای! [۶]

قطعاً خیر. آنها معتقدند که تغییر در نحوه تفکر، نه مشکلات را از صحنه زندگی انسان محو می‌کند و نه دنیای بیرونی را تغییر می‌دهد، بلکه به او در انتخاب رفتار و راهبردهای مناسب کمک می‌کند. اجازه بدهید مثالی در این زمینه بیان کنم.

قانون جذب می‌گوید اگر شما مدام به بدهی‌های خود فکر کنید، آنچه به دست خواهید آورد، بدهی‌های بیشتر خواهد بود. بنابراین، به جای تمرکز روی بدهی‌ها، تمرکز خود را روی آنچه می‌خواهید و آرزو دارید بگذارید و آن را به‌وضوح در ذهن خود مجسم کنید:

«قانون جذب به جملات کاری ندارد؛ به تصورات کار دارد. مهم نیست که بگویی این را می‌خواهم، وقتی به «این» می‌اندیشی، در زندگی‌ات جذب می‌شود؛ اگرچه به‌صورت منفی بگویی. پس تنها آنچه را که می‌خواهی تصور کن.» [۸]

البته نمی‌توانیم زمان مشخصی برای برآورده شدن آرزوها در نظر بگیریم:

«من هیچ قانونی را نمی‌شناسم که بگوید این کار - تحقق آرزوها - سی دقیقه، سه روز یا سی روز وقت می‌برد. بیشتر بستگی به این دارد که تو چقدر با هستی هماهنگ شوی.» [۷]

موضوع اصلی قانون جذب، افکار و ذهن انسان است. روان‌شناسان نیز با دنیای اسرارآمیز ذهن سروکار دارند. آنها بر این امر تأکید می‌کنند که باورهای ذهنی انسان و نوع نگاه او به موقعیت‌ها و اتفاقات می‌تواند بر زندگی تأثیر بگذارد. اما این تأثیر چگونه است؟ آیا روان‌شناسان مانند حمایت‌کنندگان قانون جذب اعتقاد دارند که طرز فکر انسان به تنهایی می‌تواند اتفاقات دنیای بیرونی را رقم بزند؟!



اما علم روان‌شناسی می‌گوید فکر کردن به بدهی‌ها باعث بدهی‌های بیشتر نمی‌شود، بلکه موجب احساسات منفی از جمله اضطراب می‌گردد. سطح اضطراب بالا می‌تواند کارکرد فرد را در زندگی کاهش دهد. اختلال در تمرکز، حواس پرتی، احساس ضعف و خستگی از نشانه‌های رایج اضطراب هستند. گاهی اضطراب ممکن است به قدری افزایش یابد که منجر به عدم کنترل نگرانی، مشکلات گوارشی و مشکلات خواب شود. [۹]

بنابراین، زمانی که فرد اضطراب بالایی دارد، نمی‌تواند از پس پرداخت بدهی‌هایش برآید. اما اگر فرد بتواند رشته افکار منفی و غیرمنطقی‌اش را رها کند و در عوض بر حل مشکلاتش تمرکز کند، برنامه‌ریزی کند و انتخاب‌های شایسته‌تری داشته باشد، قطعاً می‌تواند از پس بدهی‌های خود برآید. ما با فکر کردن به خواسته‌های خود انگیزه می‌گیریم و این شور و هیجان احتمال دارد اندکی اوضاع را با تغییر رفتار و رویکردمان بهتر کند؛ اما وای به حال روزی که برای حل مسئله باید به دل مشکلات رفته و آن را بررسی کنیم. اینجاست که فکر کردن به خواسته‌ها و رؤیایپردازی مانند راه فرار شیرین و پرهیجانی است که ما را اتفاقاً از هدف دور می‌کند!

قانون جذب می‌گوید فکر کردن به آرزوها باعث خلق فرصت‌ها می‌شود، درحالی‌که علم روان‌شناسی بیان می‌کند فکر کردن به آرزوها تنها می‌تواند شما را از واقعیت زندگی جدا کرده و به دنیای رنگارنگ خیال ببرد؛ که البته جای تعجب نیست اگر به‌طور موقت امید را در دلتان زنده کند. نور امید فرصت‌ها را خلق نمی‌کند، بلکه کمک می‌کند فرصت‌ها را بهتر ببینید و جست‌وجو کنید. بنابراین، افکار می‌توانند بر موضوعاتی که در کنترل خود شخص است، مانند دیدگاه، رفتار، انتخاب‌های فرد و حتی طریقه صحبت کردن، شخصیت، سلامت روان و ... تأثیر بگذارند و نه این‌که فرکانسی ایجاد کنند که اتفاقات بیرونی را تغییر دهد! [۱۰]

برخی از افراد در تلاش هستند با قانون جذب به موضوع خاصی مانند خرید ماشین بنزد دست یابند. آنها ممکن است گزارش دهند: «از زمانی که به ماشین بنز فکر می‌کنم، در اطراف خودم ماشین‌های بنز بیشتری می‌بینم» و تصور می‌کنند علت این است که افکارشان با ماشین بنز هم‌فرکانس شده است؛ از این‌رو ماشین‌های بنز بیشتری را به خود جذب می‌کند و روزی صاحب یکی از آن بنزها خواهد شد.



اما از دیدگاه روان‌شناختی باید گفت احتمالاً هیچ فرکانسی در کار نیست! حداقل تا زمانی که تحقیقات علمی آن را اثبات کند. در حال حاضر، یک توضیح احتمالی می‌تواند این باشد که موضوع نه به هم‌فرکانس شدن، بلکه به «میزان توجه» برگردد. هنگامی که فرد به موضوعی خاص فکر می‌کند، کاملاً طبیعی است که بیشتر به آن موضوع در اطراف خود توجه نشان دهد. از زمانی که شما قصد خرید ماشین می‌کنید، به ماشین‌های اطراف خود بیشتر توجه می‌کنید. خوب، قاعدتاً ممکن است آن مدل ماشین مدنظرتان را هم بیشتر ببینید. در واقع، آن بنزها در اطراف شما همیشه موجود بودند، منتها شما توجه زیادی به آنها نشان نمی‌دادید؛ یعنی تعداد بنزهای اطراف شما با هم‌فرکانس شدن افزایش پیدا نکرده است، فقط میزان توجه شما به ماشین‌های بنز بیشتر شده است.

دیدگاه شناخت‌درمانی به قانون جذب

آورد». این افکار فرد را مضطرب می‌کند. طبیعتاً فردی که مضطرب است حافظه‌اش مختل می‌شود و نمی‌تواند به خوبی درس بخواند، روی سؤالات تمرکز کند و پاسخ‌ها را بازیابی نماید. بنابراین آنچه باعث شد فکر به واقعیت تبدیل شود، تأثیرگذاری بر دنیای درونی است و نه بیرونی.

اگر بخواهیم اثبات کنیم که فکر فرد باعث شده که استاد سؤالات سخت‌تری طرح کند، (آنچه قانون جذب مطرح می‌کند)، نیازمند آن هستیم که چنین چیزی به محک آزمایش گذاشته شود. کافی است از یک گروه دانشجو بخواهیم که طی یک پژوهش به سختی سؤالات فکر کنند و از گروهی دیگر بخواهیم که به آسانی آن‌ها فکر کنند. استادان مربوطه نیز برای هر گروه سؤالات طرح کنند. سپس بررسی کنیم آیا طرز فکر دانشجویان توانسته است بر نحوه طراحی سؤالات از سوی استادان تأثیر بگذارد یا خیر. این ارتباط باید به گونه‌ای قوی باشد که بتوان نتیجه گرفت واقعاً فکر دانشجویان توانسته است بر طرح سؤالات تأثیر بگذارد و برحسب تصادف رخ نداده است.

دست آوریم.

پیش‌بینی (تفکر منطقی) جلوی تلاش ما را برای به دست آوردن آن جایگاه شغلی نمی‌گیرد، اما پیش‌گویی، یعنی تصور این‌که نتیجه را از قبل می‌دانیم، باعث می‌شود (تفکر غیرمنطقی) تصور کنیم تلاش فایده‌ای ندارد. بنابراین شناخت‌درمانگر به فرد کمک می‌کند تا نوع تفکر خود را از «پیش‌گویی» به «پیش‌بینی» تغییر دهد.

پیش‌گویی کردن یکی از خطاهای شناختی است. خطاهای شناختی، تصورات نادرست و غیرمنطقی درباره خود، محیط و افراد هستند. آن‌ها معمولاً به دلیل تمایل ذهن انسان به ساده‌سازی، کلیشه‌ها و تعصبات در خصوص نحوه رفتار فرد یا دیگران، انتظارات و ... رخ می‌دهند. [۱۲]

ممکن است با خود بگویید گاهی اتفاق می‌افتد پیش‌گویی‌های ما واقعاً درست از آب در می‌آید. علت احتمالی این است که افکار ما بر روی احساس، فیزیولوژی، رفتار و انتخاب‌های ما اثر گذاشته است. برای مثال، فردی که از امتحان می‌ترسد، به خودش ممکن است بگوید: «من می‌دانم امتحان سخت خواهد بود و نمره قبولی نخواهم

شناخت‌درمانی نوعی روان‌درمانی است که متمرکز بر حل مشکلات جاری و تغییر فکر و رفتارهای ناکارآمد است. به‌طور خلاصه، مدل شناختی می‌گوید تفکر تحریف‌شده یا ناکارآمد، وجه مشترک تمامی آشفتگی‌های روان‌شناختی است. افکار، احساسات و رفتار همگی با یکدیگر مرتبط هستند. فرد می‌تواند به کمک شناخت‌درمانگر، با تشخیص و تغییر تفکری که برایش سودمند و کارآمد نیست، به رفتارهای مشکل‌ساز یا واکنش‌های احساسی رنج‌آور پایان دهد.

مسیر تغییر تفکر در شناخت‌درمانی به معنای گذر از منفی‌نگری به سوی مثبت‌اندیشی صرف نیست، بلکه حرکت از تفکر غیرمنطقی به تفکر منطقی و واقع‌گرایانه است. این واقع‌بینی منجر به بهبود خلق و رفتار می‌شود. در واقع، فرد به این بینش می‌رسد که واقعیت به آن بدی که فکر می‌کرده، نیست. [۱۱]

برای مثال، فردی ممکن است به مصاحبه شغلی نرود؛ زیرا با خود چنین فکر می‌کند: «می‌دانم که آن شغل را به دست نخواهم آورد». منطقی نیست که بگوییم ما انسان‌ها قدرت پیش‌گویی حوادث آینده را داریم؛ اما می‌توانیم با تکیه بر شواهد گذشته پیش‌بینی کنیم که چقدر احتمال دارد آن شغل را به



قدرت ناخودآگاه و غول چراغ جادو

یکی از تکنیک‌های مورد استفاده در قانون جذب، تجسم خلاق آرزوها و باور به این است که «تو» انگار قبلاً به خواسته‌ات رسیده‌ای (پیش از آن که واقعاً به آن رسیده باشی). در واقع، قانون جذب می‌گوید فرد می‌تواند به این صورت ناخودآگاه خود را برنامه‌ریزی کند. ناخودآگاه مانند غول چراغ جادو عمل می‌کند: با استفاده از تجسم ذهنی، جملات تأکیدی مثبت و تکنیک‌های دیگر، می‌توان به ناخودآگاه برنامه داد تا ما را به آنچه می‌خواهیم برساند. اما ناخودآگاه چیست؟

ناخودآگاه یا ضمیر ناهشیار، زیرزمین اسرارآمیزی است که پر از تصورات، احساسات، خاطرات و تجارب گذشته ماست که ذهن خودآگاهمان از آن بی‌خبر است. [۱۳]

یکی از خطاهای شناختی دیگر که ارتباط تنگاتنگی با قانون جذب دارد، «سوگیری تأییدی» است. این بدان معناست که افراد تمایل دارند فقط مواردی را به خاطر بسپارند که باورهایشان را تأیید می‌کند. این خطای شناختی می‌تواند قضاوت‌های ما را تحت تأثیر قرار دهد، به‌طوری که با اطلاعات اندک یک نتیجه کلی بگیریم.

برای مثال، ممکن است باور داشته باشیم که افراد چپ‌دست خلاق هستند. اگر بخواهیم این باور خود را به محک آزمایش بگذاریم، ممکن است فقط به دنبال افرادی بگردیم که هم چپ‌دست و هم خلاق باشند. همچنین وقتی با چنین افرادی روبه‌رو می‌شویم، اهمیت بیشتری برای این شواهد قائل می‌شویم.

حال این موضوع مهم مطرح است که آیا بخش بزرگی از باور به قانون جذب می‌تواند ناشی از سوگیری تأییدی باشد؟

ممکن است فرد آن‌قدر به دنبال تأیید قانون جذب باشد که وقتی به خواسته‌ای دست می‌یابد، این نتیجه را به افکار مثبت خود نسبت دهد و فراموش کند که عوامل دیگری نیز در موفقیت او نقش داشته‌اند، مانند تلاش، شرایط محیطی و ... این نوع سوگیری شناختی باعث می‌شود افراد به اشتباه باور کنند که قانون جذب واقعاً مؤثر است.

گاهی ممکن است به موضوعی فکر کنیم و برحسب تصادف بدون هیچ تلاشی اتفاق بیفتد. از طرفی، در طول روز افکاری داریم که دائماً به ذهن خطور می‌کنند و هیچ اتفاقی نمی‌افتد! آنچه در ذهن ما حک می‌شود همان موضوعات معدودی است که با فکر ما هم‌سو شده‌اند.

فروید، پدر روان‌کاوی، با استفاده از تکنیک‌های تحلیل خواب و تداعی آزاد [۱۴] در پی راهی بود تا به ناخودآگاه دست یابد و ریشه مشکلات روانی را بشناسد و به بیمار بینش دهد. برای پی بردن به اهمیت ناخودآگاه در روان‌کاوی، به مثال‌های زیر توجه کنید:

فردی از یادآوری خاطره دردناکی رنج می‌برد. ذهن، برای محافظت او در برابر اضطراب، خاطره را از بخش خودآگاه پاک می‌کند. این‌گونه فرد خاطره اصلی را فراموش می‌کند، اما این خاطره از بین نرفته است؛ بلکه در ناخودآگاه قرار گرفته و رفتار او را تحت‌تأثیر قرار می‌دهد؛ باعث می‌شود از برخی موقعیت‌ها اجتناب کند، کابوس ببیند و احساسات ناخوشایندی را تجربه نماید.

بنابراین، اگرچه ناخودآگاه از دید روان‌کاوان قدرتمند است، اما تنها می‌تواند رفتار، انتخاب‌ها، سلامت روان و توجه فرد را تحت کنترل قرار دهد. هنوز علم روان‌شناسی و زیست‌شناسی نتوانسته ماهیت ناخودآگاه را به خوبی توضیح دهد و جای پژوهش‌های بسیاری در این حوزه خالی است. [۱۵] حال چگونه طرفداران قانون جذب ناخودآگاه را به غول چراغ جادو تشبیه می‌کنند که هر برنامه یا تصویری به آن بدهی، در دنیای واقعی تحقق می‌یابد؟ کدام تحقیقات علمی از این نظریه پشتیبانی می‌کنند؟

فردی ممکن است به شدت نسبت به پدر خود خشمگین باشد، ولی به دلیل ارزش اجتماعی احترام به والدین، خشمش را سرکوب کند. ذهن برای جلوگیری از تعارض میان «ارزش‌ها» و «خشم به پدر»، خشم را به ناخودآگاه می‌فرستد؛ اما این احساس از بین نرفته و در ناخودآگاه به فعالیت خود ادامه می‌دهد. ممکن است او را به سمت مصرف مواد مخدر یا الکل یا رفتاری خطرناک سوق دهد— مثلاً در حالت مستی ماشین پدر را براند و تصادف کند. ظاهراً تصادف رخ داده، اما علت ریشه روان‌شناختی دارد: قدرت ناخودآگاه و خشم سرکوب‌شده است که فرد را وادار کرده است.

از دیدگاه روان‌کاوی هیچ چیز «اتفاقی» نیست. ناخودآگاه مسئول بسیاری از رفتارها و اشتباهات سهوی، انتخاب‌ها و حتی لغزش‌های کلامی است. برای مثال، فردی گرسنه است اما به جای برآوردن نیازش، سعی می‌کند بر خواندن کتاب تمرکز کند. او ممکن است در صحبت لغزش کلامی کند و به جای «کتاب» بگوید «کباب». دیدگاه روان‌کاوی می‌گوید این اتفاقی نیست و بیانگر نیاز یا خواسته‌ای است که فرد خواسته آن را نادیده بگیرد.

به‌طور کلی، ادعای اصلی قانون جذب دو محور دارد: اول: ذهن انسان از طریق تولید فرکانس‌هایی قادر است بر پدیده‌های خارج از وجود انسان تأثیر بگذارد و امور بیرونی را به سود خود تغییر دهد؛ یعنی افکار صرفاً در درون تأثیر نمی‌گذارند، بلکه خارج از فرد را نیز دست‌خوش تغییر می‌کنند.

دوم: این تأثیرگذاری از نوع آثار «عادی» نیست، بلکه از نوع خلق و آفرینش است؛ یعنی ذهن با نیروی خلاق خود می‌تواند واقعیت بیرونی را «بیافریند». بنابراین نباید این مفهوم را صرفاً معادل مثبت‌اندیشی، تلقین یا دعا دانست. [۱۶]



اختلالات روان و قانون جذب

باور به این که ذهن قدرت جادویی دارد می تواند گاهی انسان را به مرز بیماری بکشاند. در اتاق درمان، روان شناسان در خلال گفت وگوهای خود با مراجعان سعی دارند به آنها این بینش را بدهند که هیچ تفکر جادویی در کار نیست و به هرچه فکر می کنیم لزوماً به واقعیت تبدیل نمی شود. ذهن انسان مرز میان خیال و واقعیت را نمی شناسد. برای مثال، ممکن است در خانه تنها باشید و این فکر به ذهنتان خطور کند که نکند دزد بیاید. این فکر باعث می شود شما احساس خطر کنید و از تنهایی بترسید. درحالی که قرار نیست اگر به دزد فکر می کنیم، حتماً دزدی واقعی پیش رویمان ظاهر شود.

شیر گاز باز شود و آتش سوزی رخ دهد. اجازه دهید یک مثال واقعی بیاورم: دختری نوجوان مبتلا به وسواس بود. او آیینی داشت که معتقد بود اگر بین هر لقمه غذا آب ننوشد، خواهد مُرد. هر روز بارها تصویر خفگی و مرگ در ذهنش تکرار می شد. روان شناس ابتدا به او کمک کرد تا تفاوتِ «فکر» و «واقعیت» را درک کند: «قرار نیست هرچه فکر می کنی رخ دهد، حتی اگر فکر تو قوی باشد!» سپس در مرحلهٔ درمان، روان شناس از او حمایت کرد تا هنگام غذا خوردن اضطرابش کاهش یابد و بفهمد که فکرش واقعیت نیست. اگر قانون جذب واقعاً چنین کار می کرد، چه بر سر این دختر می آمد؟ خوشبختانه آن تصویر ذهنی هرگز به واقعیت تبدیل نشد و او با کمک جدا کردن فکر از واقعیت و همراهی درمانگر بهبود یافت.

در برخی افراد، مانند مبتلایان به وسواس فکری [۱۷]، تصاویر یا افکار ناخواسته مکرراً بازمی گردند و به قدری قوی و واضح اند که فرد نگران است هر لحظه به واقعیت تبدیل شوند. برای مثال: تصویر آسیب رساندن به فرزند در ذهن پدری که مجبور است به خاطر این فکر از فرزندش فاصله بگیرد؛ یا تصویر آلودگی که باعث تمیزکاری افراطی مادری می شود؛ یا تصویر فراموش کردن بستن شیر گاز که کارمندی را مجبور می کند بارها از سر کار به خانه برگردد تا از بسته بودن شیر اطمینان یابد. این تصاویر در ذهن مبتلایان به وسواس تکرار می شود و می تواند کارکرد زندگی شان را مختل کند. اما تا امروز هیچ پدری صرفاً به خاطر داشتن چنین افکاری به فرزند خود آسیب نزده است؛ هیچ مادری با فکر آلودگی، میکروب ها را «جذب» نکرده؛ و فکر کارمندی باعث نشده

روان‌درمانی شبیه به خانه‌تکانی ذهن است، خسته‌کننده و طاقت‌فرسا ... ظاهراً همه چیز در ابتدا به هم می‌ریزد ... اما در نهایت نتیجه‌ای رضایت‌بخش را به دنبال خواهد داشت، البته اگر مراجع صبر و تلاش را چاشنی رنج‌های خویش سازد. اما اگر دست روان‌درمانگر را رها کند و در عوض دست قانون جذب را به گرمی بفشارد چه می‌شود؟! او سرشار از انگیزه‌های کاذب می‌گردد، خیال‌پردازی می‌کند، دچار خوش‌بینی افراطی می‌شود تا جایی که به‌طور غیرمنطقی بلندپرواز می‌شود، می‌خواهد بدون مواجهه با رنج‌ها و بدبختی‌هایش و حل مسئله، از آنها فرار کند.

سخن آخر

اگرچه مفاهیم کلیدی قانون جذب مانند «باورها»، «تصویرسازی ذهنی»، «افکار» و ... شبیه مفاهیم روان‌شناختی است؛ اما این دو حیطه کاملاً با یکدیگر متفاوت‌اند. علم روان‌شناسی نه‌تنها قانون جذب را تأیید نمی‌کند، بلکه با آن مخالف است.

در پایان، باید یادآور شوم که قانون جذب ممکن است خطر افسردگی و اضطراب را در پی داشته باشد؛ زیرا فردی که باور دارد با تصویرسازی ذهنی و تکنیک‌های قانون جذب مشکلاتش حل می‌شود، توقعات غیرواقعی برایش ایجاد می‌شود. در قانون جذب، هیچ زمانی برای رسیدن به خواسته‌ها تعیین نشده است. بنابراین فرد باید بیشتر و بیشتر تلاش کند تا خود را به‌اصطلاح هم‌فرکانس خواسته‌هایش کند. در این میان، یا به‌طور اتفاقی و به لطف خداوند به خواسته‌اش می‌رسد، یا به احتمال زیاد از پای درآمده و در اوج خستگی آرزوهایش را رها می‌کند و مُهر «من نمی‌توانم» را بر پیشانی خود می‌کوبد و طعم تلخ ناامیدی و شکست را می‌چشد. کافی است سری به نتایج کلاس‌های آموزشی قانون جذب بزنیم. البته نه نتایجی که سخنرانان و استادان قانون جذب برای تبلیغ و وسوسه مردم آن را ارائه می‌دهند. آنها تعداد انگشت‌شماری را از بین صدها دانشجوی خود انتخاب می‌کنند تا تجربیاتشان را بیان کنند. اما نتایج چنین کلاس‌ها و دوره‌هایی باید در جمعیت کل بررسی شود. تنها از طریق تحقیقات علمی می‌توان بررسی کرد که از میان هزاران دانشجوی آرزومند چند نفر توانسته‌اند به خواسته‌های خود برسند و موفق شوند؟! در ادامه، به نقد قانون جذب از دیدگاه علم فیزیک کوانتوم و دیدگاه دینی خواهیم پرداخت...

اختلال پانیک [۱۸] مثال دیگری است که اگر قانون جذب درست بود، پیامدهای خطرناکی می‌داشت. پانیک متشکل از حملات ناگهانی و شدید ترس و اضطراب است که در عرض چند دقیقه به اوج می‌رسد؛ علائم شامل تپش قلب، تعریق، تنگی نفس و... است. یکی از ویژگی‌های این اختلال، ترس شدید از مرگ در طول حملات است. [۱۹] اما آیا خیال و فکر مرگ تاکنون جان مبتلایان به پانیک را در حملات گرفته است؟ خیر؛ این بیماری به‌طور مستقیم موجب مرگ نمی‌شود. بنابراین اگر قانون جذب درست کار می‌کرد، می‌بایست بسیاری از مبتلایان به پانیک قربانی می‌شدند؛ زیرا طبق ادعای قانون جذب: «هر چیزی که در فکرت بگذرد، به‌زودی آن را در مشت خواهی گرفت.» [۲۰]

روان‌درمانی یا قانون جذب

دلیل این‌که بسیاری از افراد جذبِ قانون جذب می‌شوند و گاهی متأسفانه به‌جای روان‌درمانی به آن پناه می‌برند، حال خوش لحظه‌ای است که گاهی ناامیدی طولانی‌مدتی را به دنبال دارد. در طول روان‌درمانی، قرار نیست روان‌شناس به مراجع روحیه و انگیزه دهد، بلکه قرار است بیمار را با افکار وحشتناک و رنج‌آور خود مواجه کند. روان‌شناس دست مراجع را می‌گیرد و با او به عمق ترس‌هایش سفر می‌کند. در این سفر حال خوشی در کار نیست، درمان همیشه با درد همراه است. همان‌طور که برای جراحی یک غده سرطانی بیمار درد فراوانی را به جان می‌خورد، برای بیرون کشیدن ترس‌ها و باورهای سرطانی نیز باید خود را آماده درد و رنج کند. اما خبر خوب این است که پایان این سفر، فرد حال خوش ماندگاری را تجربه خواهد کرد.



منابع:

[۱۲] Miller, K.; Holcombe, A.; Latham, A. J. (۲۰۲۰). Temporal phenomenology: phenomenological illusion.

[۱۳] مقاله «فروید در اتاق تاریک ذهن» نوشته مریم احمدیار.



[۱۴] تحلیل رؤیا و تداعی آزاد ابزارهایی برای دسترسی به ضمیر ناخودآگاه هستند. تداعی آزاد: بیمار هر فکری را که به ذهنش می‌رسد بدون سانسور بیان می‌کند تا روان‌کاو به تعارضات و خاطرات سرکوب‌شده در ناخودآگاه دست یابد. تحلیل رؤیا: فروید معتقد بود رؤیا «شاهره به ناخودآگاه» است و محتوای آشکار رویا تحلیل می‌شود تا محتوای نهان آن (آرزوها و تعارضات سرکوب‌شده) کشف گردد.

[۱۵] مقاله «فروید در اتاق تاریک ذهن» نوشته مریم احمدیار.



[۱۶] شریفی‌دوست، حمزه. قانون جذب. ادیان، مذاهب و عرفان: نشریه مطالعات معنوی: شماره ۳، ۱۳۹۱.

[۱۷] وسواس جبری (OCD) اختلالی است که با حضور افکار، تصاویر یا تکانه‌های ناخواسته و مزاحم مشخص می‌شود و فرد برای کاهش آن، وادار به انجام اعمال تکراری می‌شود.

[۱۸] اختلال پانیک با حملات ناگهانی و شدید ترس و اضطراب مشخص می‌شود و علائم فیزیکی شدیدی مانند تپش قلب، تنگی نفس، لرز و احساس مرگ قریب‌الوقوع دارد.

[۱۹] تقی‌پور، بهزاد؛ بشریور، سجاد؛ اسمعیلی، منیژه. اثربخشی آموزش تنظیم هیجان بر پردازش هیجان و علائم پانیک زنان مبتلا به اختلال پانیک. روان‌شناسی بالینی ۱۴۰۰. [Internet]: ۳۱۳ (پیاپی ۵۱): ۷۹-۸۷.



[۲۰] برن، راندر. کتاب «قدرت». ترجمه نفیسه معتکف، تهران: نشر لیوسا. صفحه ۵۷-۶۲.

[۱] بسیاری از بیماری‌های جسمی از جمله ناراحتی قلبی، سرطان، مشکلات گوارشی و ... با روان و ذهن آدمی ارتباط دارد. به‌طوری که افکار اضطراب‌زا و نشخوارهای فکری می‌توانند عامل ایجاد تنیدگی و اضطراب شوند.

[۲] برن، راندر. کتاب «قدرت». ترجمه نفیسه معتکف، تهران: نشر لیوسا.

[۳] کاویانی، حسین؛ پورناصح، مهرانگیز. نقش کلمه در شکل‌گیری «ذهن فرمان‌بردار»: پدیده تلقین. تازه‌های علوم شناختی ۱۳۸۱. [Internet]: ۴(۳) (مسلسل ۱۱): ۲۷-۳۴.



[۴] اسکندری، حمیدرضا؛ حیدریور مرند، سپیده. بررسی و توضیح امکان وجود قانون جذب با فیزیک کوانتومی. هشتمین کنفرانس بین‌المللی پژوهش‌های کاربردی در علوم پایه، مهندسی و تکنولوژی. ۱۴۰۲.



[۵] سیف، حمیدرضا. نقد و بررسی نظریه راز. نشریه مطالعات معنوی، پیش‌شماره ۲. ۱۳۹۰.

Available from: Magiran | نشریه مطالعات معنوی، پیش شماره ۲ (بهار ۱۳۹۰)

[۶] برنز، دیوید. از حال خوب به حال بد. ترجمه مهدی قراچه‌داغی، نشر پیکان.

[۷] برن، راندر. کتاب «قدرت». ترجمه نفیسه معتکف، تهران: نشر لیوسا. صفحه ۷۴.

[۸] برن، راندر. کتاب «قدرت». ترجمه نفیسه معتکف، تهران: نشر لیوسا. صفحه ۱۵۳.

[۹] برای مطالعه بیشتر مراجعه کنید: اضطراب - ویکی‌پدیا، دانشنامه آزاد

[۱۰] فلیح، حسینی واثق. صندوق حافظه: ۱۱ دلیل حبس انفرادی انسان در صندوق حافظه و افکار. همایش‌های هفتگی.



[۱۱] بیات، زکیه. فراتر از شناخت‌درمانی. نشریه کتاب ماه علوم و فنون: شهریور ۱۳۹۱، شماره ۶۵، صفحات ۴۵-۵۳.



پاسخ به شبهه امکان پذیر نبودن استدلال به وصیت آیا مشخص نبودن اسم شناسنامه ای مهدی اول در وصیت، استدلال به آن را مخدوش می کند؟

این که روشن نیست کدام یک از نام های ذکر شده، نام شناسنامه ای
شخص بشارت داده شده است، از ارزش استدلال نمی کاهد

به قلم یشوعا خطیب

پیش گفتار

اشکال گیرنده ای چنین می گوید:
وصیت شب وفات پیامبر (ص) که
در کتاب «غیبت» شیخ طوسی نقل
شده است، به تنهایی نمی تواند مانع
گمراهی شود؛ زیرا بخشی که درباره
اسامی مهدی اول است، متشابه
است و مشخص نیست کدام یک
نام شناسنامه ای او، کدام کنیه و
کدام صفت اوست. از این رو، این
وصیت نه تنها بازدارنده از گمراهی
نیست، بلکه به راحتی می تواند بر
فرد دیگری نیز منطبق شود!



«... سه اسم دارد، اسمی هم نام من و اسم پدرم و او عبدالله و احمد و اسم سومش مهدی است و او اولین مؤمنان است.» [۱]

بنابراین، سؤال اساسی این است که آیا نبود یک تقسیم‌بندی مشخص درباره جایگاه این سه اسم در وصیت پیامبر (ص)، می‌تواند به معنای متشابه بودن آنها تلقی شود؟ به عبارت دیگر، آیا لازم بود روشن شود که مثلاً نام «احمد» نام شناسنامه‌ای اوست یا خیر؟

سه قفل؛ سه نام!

تشکیک‌کننده‌ای که چنین اشکالی را مطرح می‌کند، هنوز معنای صفت «بازدارنده از گمراهی بودن» وصیت را درک نکرده است؛ صفتی که نشان می‌دهد فرد باطل هرگز نمی‌تواند به وصیت احتجاج کند!

درستی این سخن زمانی روشن می‌شود که می‌بینیم سید احمد الحسن اولین شخصیتی است که به این وصیت استدلال می‌کند و می‌گوید همان مهدی اول در وصیت مقدس پیامبر است و از طرف دیگر، هر سه نام بر او منطبق است؛ زیرا:

الف. نام شناسنامه‌ای او احمد است.
ب. عبدالله؛ چون ناخواسته مردم او را به اسرائیل نسبت می‌دهند و اسرائیل یعنی عبدالله. [۲]
پ. فردی است که در آخر الزمان به امر مخفی - یعنی امر مهدیین - هدایت کرد؛ و به این دلیل او مهدی نامیده شده است. [۳]

مشخصات می‌دانید. ممکن است برای اطمینان خاطر سؤالی نیز از او بپرسید، اما با شک و تردید، منتظر فرد دومی نخواهید ماند که همان مشخصات را داشته باشد، زیرا یقین و اطمینان دارید که او را چگونه بشناسید و اکنون گمشده خود را یافته‌اید.

حتی ممکن است گفته شود: «عبدالله و مهدی براساس وصیت، دو اسم او هستند؛ اما این‌ها که اسم‌های احمد الحسن نیستند، بلکه طبق ادعای شما اوصاف او هستند!» در پاسخ باید گفت برای انسان منصف روشن است که منظور پیامبر (ص) این نبوده که مهدی اول سه نام شناسنامه‌ای داشته باشد، زیرا پدر برای فرزند تنها یک نام انتخاب می‌کند؛ هرچند ممکن است فرزند در طول زندگی به اسامی و اوصاف دیگری نیز شناخته شود.

باید به این موضوع توجه داشت که در ادبیات عرب، کنیه و لقب نیز جزو مصادیق اسم غلم به‌شمار می‌آیند و این نکته در کتب نحوی نیز ذکر شده است. [۵] بنابراین، روشن شدن این که منظور از سه نام در وصیت کدام است و چرا مهدی اول به آنها متصف می‌شود، بعد از ظهور و تطبیق سه نام (به هر شکل) بر او حاصل می‌شود. برای درک بهتر، بررسی بشارت‌های پیامبر (ص) نیز مفید است.

بنابراین، کسی که ادعا می‌کند وصیت بازدارنده از گمراهی نیست، باید دلیل ارائه دهد و نمونه‌ای بیاورد که فردی غیر از سید احمد الحسن وجود داشته باشد که هر سه نام بر او منطبق شده باشد! آنگاه همه خواهیم دید که دست او از هرگونه دلیل خالی است. می‌توان گفت که شک پس از یقین ارزشی ندارد؛ اما چگونه؟ از یک سو، براساس روایات یقین داریم که مدعی راستین و فرستاده آخرالزمان با وصیت پیامبر (ص) شناخته می‌شود. برای نمونه، امام باقر (ع) به این مضمون فرمود از کسی پیروی نکنید تا آن که شخصی را ببینید که با وصیت پیامبر خدا، حضرت محمد (ص)، می‌آید. [۴] بنابراین، به‌طور قطع فردی که با این وصیت بیاید و به آن احتجاج کند، صاحب آن است.

از سوی دیگر، ممکن است پس از ظهور این مدعی با وصیت، برخی با ایجاد تشکیک و تردید بگویند: «از کجا معلوم که او همان صاحب وصیت است؟» طبیعتاً این مصداق شک پس از یقین است که ارزشی نداشته و قابل اعتنا نخواهد بود؛ درست مانند حالتی که شما با کسی قرار دارید و سپس فردی را با همان مشخصات از پیش تعیین‌شده در محل قرار می‌بینید. در این شرایط، دیگر شک و تردید راهی ندارد و او را همان فرد دارای

پیش‌گویی‌های پیامبران درباره پیامبر اسلام (ص)

از بررسی اخباری که از اهل بیت علیهم‌السلام به ما رسیده است، می‌توان نتیجه گرفت که نه‌تنها یک اسم بلکه اسامی مختلفی برای پیامبر اسلام (ص) در وصیت‌های گذشته آمده است. برای مثال، در صحف ابراهیم (ع) اسم او ماحی [۹] و در تورات اسم او حاد [۶] و آخید [۷] و در انجیل عیسی (ع) اسم او احمد [۸] است. همچنین براساس سخن امام رضا (ع)، او (ص) در انجیل فارقلیطا [۱۰] نیز نامیده شده است.

اکنون به سراغ اهل بیت علیهم‌السلام می‌رویم تا بررسی کنیم هریک از این اسامی چه معنا و مفهومی داشته است.

امام باقر (ع) درباره اسم ماحی می‌فرمایند:
«یعنی محوکنندهٔ بت‌ها و قمارها و صورت‌ها و هر معبود باطلی» [۱۱]
درباره حاد فرمودند:
«یعنی دشمنی‌کننده با هرکه دشمن خدا و دین خدا باشد؛ خواه خویش باشد و خواه بیگانه» [۱۲].

و حضرت محمد (ص) درباره معنای اسم احید فرمودند:
«زیراکه به توحید و یگانه‌پرستی خدا، جسدهای امت من بر آتش جهنم حرام گردیده است» [۱۳] و فارقلیطا به معنای تسلی‌دهنده است. [۱۴]

امام باقر (ع) درباره اسم احمد فرمودند:
«برای آن گفتند که حق تعالی ثنای نیکو گفته است برای او به سبب آنچه پسندیده است از افعال شایسته او» [۱۵]

بنابراین این عبارات یک معنا یا ریشه واحد ندارند؛ دسته‌ای از آنها صفاتی برای پیامبر (ص) بودند که به عنوان نام یا اسمی برای ایشان (ص) ذکر شده‌اند.

مشخص نبودن جایگاه اسامی

اکنون لازم است به ایرادگیرنده به وصیت پیامبر (ص) بگوییم که با توجه به وجود اسامی متعدد برای پیامبر اسلام (ص)، اگر شما با دعوت حضرت محمد (ص) روبه‌رو بودید، انطباق آنها بر ایشان (ص) را نمی‌پذیرفتید. مثلاً می‌گفتید: «اسم ماحی ممکن است به فردی اشاره داشته باشد که نامش در زمان تولد ماحی است و اسامی دیگر نیز ممکن است نقش صفت را داشته باشند!» و این‌گونه نتیجه بگیرید که: «این وصیت‌ها امکان ندارد مصداق را روشن کنند و سندی بر حقانیت پیامبر (ص) باشند!» در نتیجه، اشکال‌گیرنده دعوت محمد (ص) را رد می‌کرد؛ همان‌طور که بسیاری از اهل کتاب در زمان پیامبر (ص) او را نپذیرفتند.

امام باقر (ع) فرمود:

«زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مکه تازه دعوت خود را آغاز کرده بود، مشرکان مکه گفتند: «ای محمد، آیا خدا رسولی غیر از تو پیدا نکرد که او را بفرستد؟! ما هیچ‌کس را نمی‌یابیم که گفته‌های تو را تصدیق کند. از یهود و نصارا درباره‌ی تو پرسیدیم، اما آنها گفتند که نزد آنها یادی از تو نیست. بنابراین کسی را بیاور که گواهی دهد تو فرستاده‌ی خدا هستی!» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خدا گواه میان من و شماست.» [۱۶]

آنان چنین ادعا می‌کنند که هیچ یاد و بشارتی درباره‌ی او در کتاب مقدسشان وجود ندارد؛ همان‌طور که یهودیان تا امروز باور دارند که هیچ نشانه‌ای در کتاب مقدسشان از آمدن عیسی (ع) نیست! متأسفانه برخی شیعیان نیز به همین شکل اظهار می‌کنند که روایات درباره‌ی سید احمد الحسن (ع) سخنی نمی‌گویند و هیچ بشارتی درباره‌ی آمدنش نداده‌اند، چرا که آنان به شک و تردید تمسک می‌کنند.

کلام پایانی

ممکن است اسامی مختلفی درباره‌ی فرستاده‌ی خدا ذکر شود و مشخص نباشد که کدام یک نام شناسنامه‌ای اوست و کدام یک از آنها اوصاف او به شمار می‌روند؛ بنابراین، نامشخص بودن این موضوع ارزش استدلال به وصیت را کم نمی‌کند. افزون بر این، تمامی این اسامی درباره‌ی مهدی اول بر سید احمد الحسن منطبق است و این وصیت با صفت «بازدارنده از گمراهی» توصیف شده است، که نشان می‌دهد هیچ مدعی باطلی به هیچ طریقی نمی‌تواند به آن استدلال کند و تنها مدعی حقیقی قادر است به آن احتجاج نماید.

منابع:

- [۱] شیخ طوسی، غیبت، چاپ فارسی، ص ۳۰. «... له ثلاثة أسامي: اسم كاسمي واسم أبي وهو عبد الله وأحمد، والاسم الثالث: المهدي، هو أول المؤمنين»؛ چاپ عربی، ص ۱۵۰.
- [۲] سید احمد الحسن: «روایت های اهل بیت (ع)، نام، ویژگی ها و محل سکونت مهدی اول (ع) را به تفصیل بیان داشته اند، و این که اسم او احمد و کنیه اش عبدالله - یعنی اسرائیل - است؛ یعنی مردم به ناچار و برخلاف میلشان، او را اسرائیلی می نامند.» (سید احمد الحسن، متشابهات، ج ۴، ص ۱۴۴، نسخه عربی، ص ۴۳)؛ امام صادق (ع) فرمود: «اسرائیل» به معنای «عبدالله» است؛ زیرا «إسرا»، «عبد» است و «ایل»، الله عزوجل است.» (شیخ صدوق، علل الشرائع، ج ۱، ص ۴۳).
- [۳] امام صادق (ع) فرمود: «چون قائم قیام کند، مردم را از نو به اسلام دعوت می کند و آنان را به امری که متروک مانده است و عموم مردم از آن جدا شده و به گمراهی رفته اند راهنمایی می کند و او از این جهت مهدی نامیده شده است که مردم را به سوی امری مخفی هدایت می کند. و قائم خوانده شده است؛ چرا که قیام به حق می کند.» (روای محمد بن عجلان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إذا قام القائم عليه السلام دعا الناس إلى الإسلام جديداً، وهدهم إلى أمر قد دثر فضل عنه الجمهور، وإنما سمي القائم مهدياً لأنه يهدي إلى أمر قد ضلوا عنه، وسمي بالقائم لقيامه بالحق.) (شیخ مفید، الإرشاد، ج ۲، ص ۳۸۳)؛ توضیحات درباره امر مخفی: سید احمد الحسن، پاسخ های روشنگرانه بر بستر امواج، ج ۴، توضیح شیخ ناظم عقیلی، ص ۳۷۹؛ همان، ج ۵، توضیح شیخ ناظم عقیلی، ص ۵۱۷.
- [۴] امام باقر (ع) فرمود: «به زمین بچسب و هرگز از هیچ کسی و هیچ پرچمی تبعیت نکن تا این که مردی از نسل حسین (ع) ببینی که وصیت پیامبر (ص) و پرچم و سلاحش با اوست.» (مجلسی، بحار الأنوار - ط مؤسسة الوفاء، ج ۵۲، ص ۲۲۴).
- [۵] ابن عقیل، شرح ابن عقیل علی ألفیه ابن مالک، ج ۱، ص ۱۱۹؛ أحمد بن عمر حازمي، شرح ألفیه ابن مالک للحازمي، ج ۲، ص ۹.
- [۶] شیخ صدوق، من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۱۷۷.
- [۷] همان
- [۸] شیخ صدوق، علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۲۸.
- [۹] شیخ صدوق، من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۱۷۷.
- [۱۰] شیخ صدوق، التوحيد، ص ۴۲۸.
- [۱۱] شیخ صدوق، من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۱۷۷.
- [۱۲] همان
- [۱۳] شیخ صدوق، علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۲۸.
- [۱۴] فارقلیطا یا هاملک با تلفظ p'araqliTa عبارتی سریانی به معنای تسلی دهنده است؛ این عبارت از حروف ه=ف، ر=م، ق=ل، ط=ك تشکیل شده و در انجیل یوحنا به چشم می خورد.



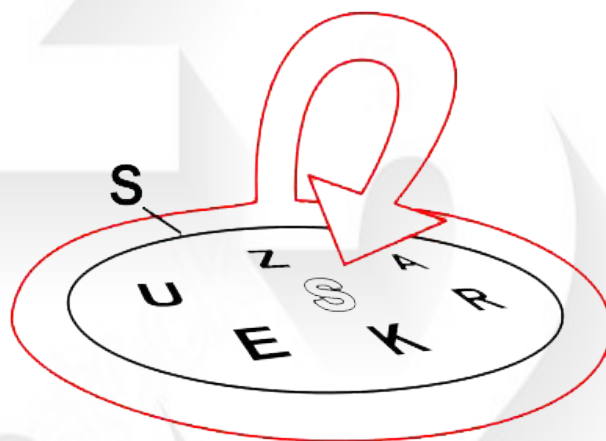
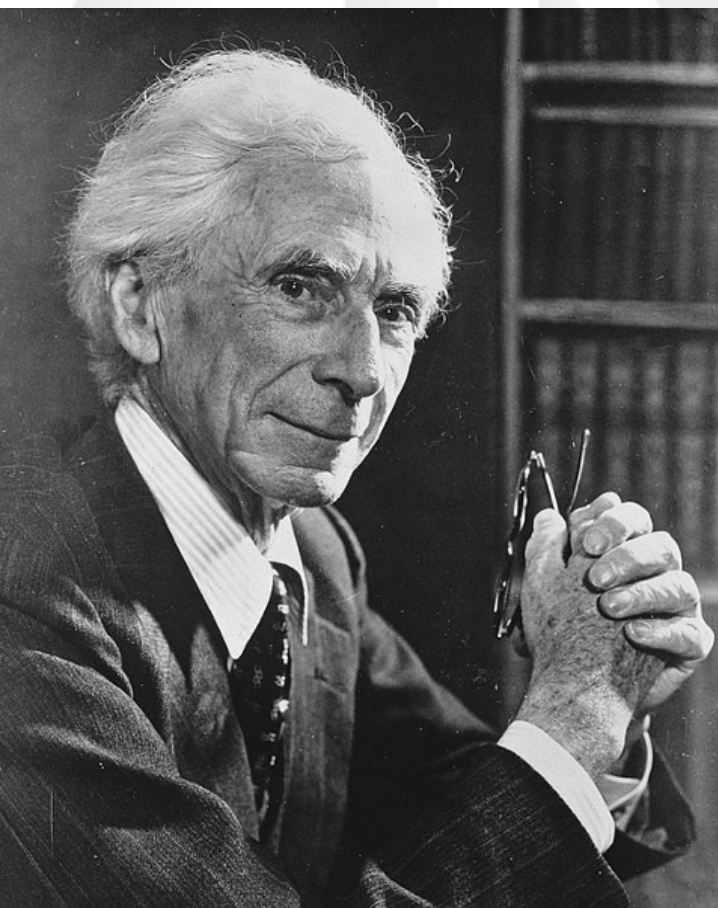
- [۱۵] شیخ صدوق، من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۱۷۸.
- [۱۶] محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، مؤسسة الوفاء، ج ۱۸، ص ۲۳۴، ج ۷۶.

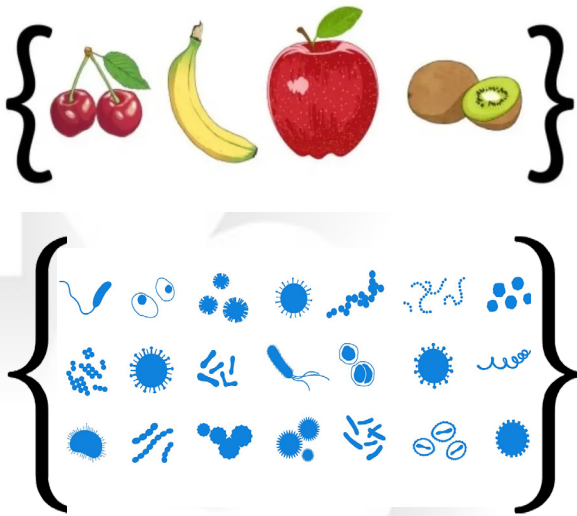
پی‌آواز حقیقت بدویم

قسمت دهم: ریاضیات جدید و پارادوکس راسل

به قلم مجتبی‌انصاری

در قسمت‌های پیشین، ریاضیات را به‌عنوان یکی از مصادیق مهم علوم انتزاعی شناختیم. همچنین با یکی از شاخه‌های ریاضی به نام هندسه اقلیدسی آشنا شدیم. پس از مطرح شدن هندسه‌های نااقلیدسی و زیر سؤال رفتن بدیهیات منطق ارسطویی، رویکرد جدیدی در علوم از جمله در ریاضیات شکل گرفت و مبانی علوم مورد بازبینی قرار گرفت. به این ترتیب، با تلاش‌های ریاضی‌دانان بسیاری ریاضیات جدید در قرن نوزدهم متولد شد. امروزه نظریه مجموعه‌ها پایه تقریباً تمام نظریه‌های ریاضی است. این نظریه توانسته تمام شاخه‌های ریاضی از نظریه اعداد گرفته تا جبر و هندسه و آنالیز و نظریه گراف را پوشش دهد. به‌علاوه، بسیاری از نظریه‌ها حتی نظریه‌های مطرح در علوم تجربی تلاش می‌کنند تا درستی خود را از ریاضیات امروزی وام بگیرند. لذا نظریه مجموعه‌ها به پایه‌ای برای بسیاری از علوم تبدیل شده است.



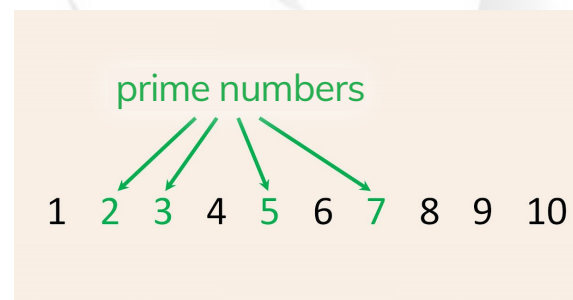


ما هنوز به این سؤال پاسخ نداده‌ایم که: «چه چیزی باعث شد که علمی انتزاعی مانند ریاضیات در چنین جایگاهی قرار گیرد؟» در این قسمت، قصد داریم به بخشی از پاسخ این سؤال بپردازیم. برای این کار، اجازه دهید اندکی عمیق‌تر با نظریه مجموعه‌ها آشنا شویم و یکی از اصول نظریه مجموعه‌ها را بررسی کنیم. همان‌طور که از نامش پیداست، مفهوم «مجموعه» موضوع اصلی در نظریه مجموعه‌هاست. کموبیش همه ما با این مفهوم آشنا هستیم و در گفتار روزمره از واژه مجموعه استفاده می‌کنیم:



مجموعه انسان‌ها؛ مجموعه اشیاء سفید؛ مجموعه اعداد اول؛ مجموعه باکتری‌های مفید؛ مجموعه ۲، ۳ و ۷؛ مجموعه تهی؛ مجموعه کشاورزان موفق اندونزی و ... بعضی از مجموعه‌ها با مشخص کردن اعضای آن مجموعه تعریف می‌شوند؛ مثلاً مجموعه‌ای شامل ۲، سیب، بزکوهی، کهکشان راه شیری. نیازی نیست که بین اعضای چنین مجموعه‌ای ارتباط یا ویژگی مشترکی وجود داشته باشد؛ اما مشخص کردن تکتک اعضای بسیاری از مجموعه‌ها سخت و حتی گاهی ناممکن است. لذا اکثر مجموعه‌ها با اوصاف و ویژگی‌های مشترک اعضای آنها شناخته می‌شوند. برای مثال، توصیف «ساکنان مناطق شرق آسیا در قرون وسطی» یک توصیف است که مجموعه‌ای از افراد را مشخص می‌کند. یا ویژگی «اعداد اول کوچک‌تر از ۱۰» یک مجموعه از اعداد شامل ۲، ۳، ۵ و ۷ را مشخص می‌کند. بر این اساس، بسیار واضح و بدیهی است که بگوییم هر توصیف یا ویژگی یک مجموعه را مشخص می‌کند. ویژگی «کور بودن» مجموعه تمام کورها را می‌سازد و ویژگی «کچل بودن» تمام کچل‌ها را در یک مجموعه جمع می‌کند. به این ترتیب، به گزاره بدیهی زیر می‌رسیم:

اصل درک نامحدود: هر ویژگی مانند P دقیقاً یک مجموعه را مشخص می‌کند که اعضای آن همگی ویژگی P را دارند و هر شیئی که دارای ویژگی P باشد در این مجموعه است.



به این ترتیب، مجموعه‌های بسیار متنوعی را می‌توان تعریف کرد. این مجموعه‌ها را با نماد $\{x|P(x)\}$ نمایش می‌دهند. و آن را به این شکل می‌خوانند: «مجموعه تمام x هایی که در شرط P صدق می‌کنند». در ریاضیات، رابطه عضو بودن را با نماد $\in$ نمایش می‌دهند. لذا $x \in A$ به این معنی است که x متعلق به مجموعه A است. از این‌رو، بیان ریاضی «اصل درک نامحدود» چنین می‌شود:

$$a \in \{x|P(x)\} \iff P(a)$$

از جمله مجموعه‌هایی که با این اصل می‌توان تعریف کرد یک مجموعه جهانی است. کافی است P را طوری تعریف کنیم که همه چیز را شامل شود. برای نمونه، خاصیت $P(x)$ را می‌توانیم به شکل « x سفید است یا سفید نیست» تعریف کنیم. می‌دانیم که هر چیزی در جهان یا سفید هست یا نیست؛ لذا مجموعه $U = \{x|P(x)\}$ تمام اشیای جهان را شامل می‌شود.

Friday's Hill, Haslemere, 16 June 1902

Dear colleague,

For a year and a half I have been acquainted with your *Grundgesetze der Arithmetik*, but it is only now that I have been able to find the time for the thorough study I intended to make of your work. I find myself in complete agreement with you in all essentials, particularly when you reject any psychological element [Moment] in logic and when you place a high value upon an ideography [Begriffsschrift] for the foundations of mathematics and of formal logic, which, incidentally, can hardly be distinguished. With regard to many particular questions, I find in your work discussions, distinctions, and definitions that one seeks in vain in the works of other logicians. Especially so far as function is concerned (§ 9 of your *Begriffsschrift*), I have been led on my own to views that are the same even in the details. There is just one point where I have encountered a difficulty. You state (p. 17 [p. 23 above]) that a function, too, can act as the indeterminate element. This I formerly believed, but now this view seems doubtful to me because of the following contradiction. Let w be the predicate: to be a predicate that cannot be predicated of itself. Can w be predicated of itself? From each answer its opposite follows. Therefore we must conclude that w is not a predicate. Likewise there is no class (as a totality) of those classes which, each taken as a totality, do not belong to themselves. From this I conclude that under certain circumstances a definable collection [Menge] does not form a totality.

I am on the point of finishing a book on the principles of mathematics and in it I should like to discuss your work very thoroughly.¹ I already have your books or shall buy them soon, but I would be very grateful to you if you could send me reprints of your articles in various periodicals. In case this should be impossible, however, I will obtain them from a library.

The exact treatment of logic in fundamental questions, where symbols fail, has remained very much behind; in your works I find the best I know of our time, and therefore I have permitted myself to express my deep respect to you. It is very regrettable that you have not come to publish the second volume of your *Grundgesetze*; I hope that this will still be done.

Very respectfully yours,

BERTRAND RUSSELL

فرگه یکی از افراد اثرگذار در تدوین اصول ریاضیات جدید است. او این اصل را در کتاب خود منتشر کرد. زمانی که کتاب دوم فرگه آماده چاپ شده بود، نامه‌ای از یک ریاضیدان جوان به نام برتراند راسل دریافت کرد که در آن یک پارادوکس مطرح شده بود. این پارادوکس نشان می‌داد که یکی از بنیان‌هایی که فرگه از آن استفاده کرده بود، باعث تناقض منطقی در نظریه او می‌شود. لذا او پایه‌های عمارتی را که ساخته بود لرزان یافت. [۱]

برای فهم پارادوکس راسل، باید به این نکته توجه کنیم که جهان ریاضیات شامل مجموعه‌ها نیز هست و خاصیت‌ها می‌تواند در مورد مجموعه‌ها نیز مطرح شود. در بین مجموعه‌ها، ممکن است مجموعه‌هایی وجود داشته باشند که به خودشان تعلق دارند. مثلاً مجموعه مجموعه‌های ناتهی، یک مجموعه ناتهی است. بنابراین در خاصیت خودش صدق می‌کند و در نتیجه، عضو خودش به شمار می‌رود. اما تعلق یک مجموعه به خودش

خیلی عادی نیست. لذا اجازه دهید که چنین مجموعه‌هایی را «غیرعادی» بنامیم و سایر مجموعه‌ها را «عادی» نام‌گذاری کنیم. به این ترتیب، می‌توانیم $P(x)$ را همان خاصیت عادی بودن تعریف کنیم. به بیان ریاضی می‌نویسیم:

$$P(X) \cong X \notin X$$

طبق اصل درک نامحدود، مجموعه‌ای با این خاصیت وجود دارد؛ یعنی مجموعه‌ای وجود دارد که اعضایش مجموعه‌های عادی هستند. اجازه دهید اسم این مجموعه را A بگذاریم. تعریف ریاضی A به این شکل است:

$$A \cong \{X \mid X \notin X\}$$

اکنون سؤال این است که آیا A یک مجموعه عادی است؟
اجازه دهید هر دو فرض را بررسی کنیم:

فرض ۱: A عادی است.

اگر A عادی باشد، طبق تعریف مجموعه‌های عادی، A نباید متعلق به خودش باشد؛ یعنی $A \notin A$. اما این همان خاصیت P است؛ یعنی $P(A)$ برقرار است و چون A در این خاصیت صدق می‌کند، باید متعلق به مجموعه $\{X \mid X \notin X\}$ باشد. یعنی باید داشته باشیم $A \in \{X \mid X \notin X\}$. اکنون اگر نگاهی به تعریف A بیندازیم، متوجه می‌شویم که $\{X \mid X \notin X\}$ همان مجموعه A است. بنابراین، به گزاره $A \in A$ رسیده‌ایم. گفتیم که اگر مجموعه‌ای متعلق به خودش باشد، غیرعادی است. در نتیجه، A نیز غیرعادی است و این تناقض با فرض عادی بودن A است.

فرض ۲: A غیرعادی است.

اگر A غیرعادی باشد، یعنی A عضو خودش است؛ پس داریم $A \in A$. با توجه به تعریف A می‌توانیم بنویسیم: $A \in \{X \mid X \notin X\}$. طبق اصل درک نامحدود، اعضای مجموعه $\{X \mid X \notin X\}$ در خاصیت $X \notin X$ صدق می‌کنند؛ یعنی A باید مجموعه‌ای عادی باشد. که باز هم به تناقض می‌رسیم.

بالاخره A عادی است یا غیرعادی؟ پاسخی برای این سؤال وجود ندارد و واقعاً این مسئله گیج‌کننده است. از این رو، چنین مسائلی را «پارادوکس» [۲] می‌خوانند؛ چراکه از هر طرف که شروع کنیم به تناقض می‌رسیم. منشأ چنین تناقضاتی را باید در همان گزاره‌هایی جست‌وجو کنیم که آنها را بدیهی می‌پنداشتیم. در اینجا، مهم‌ترین گزاره بدیهی که استفاده شده همان اصل درک نامحدود است. در واقع پارادوکس راسل نشان می‌دهد که این اصل نه تنها بدیهی نیست، بلکه نادرست است و دارای تناقض درونی است.

همین ویژگی باعث شده تا نظریه‌هایی که بر ریاضیات استوار می‌شوند، پذیرفتنی‌تر و قابل اعتمادتر از سایر نظریه‌ها باشند. به همین دلیل، حتی علوم تجربی نیز تلاش می‌کنند با بیان عددی اندازه‌گیری‌ها و اتکا بر مفاهیم ریاضی، خود را به ریاضیات نزدیک کنند و درستی خود را از آن وام بگیرند. هیلبرت در این زمینه می‌گوید: «هر نوع علمی، اگر به درجه‌ای از بلوغ برسد، به‌طور اتوماتیک قسمتی از ریاضیات می‌گردد.» [۳]

سازگاری یک نظریه به این معناست که آن نظریه هیچ‌گاه دچار تناقض نشود. لذا این اثبات سازگاری ریاضیات به آینده‌ای نامعلوم واگذار شده است و اعتقاد به سازگاری ریاضیات موجود هم عقیده‌ای بدون دلیل محسوب می‌شود. کسانی که با قضیه ناتمامیت گودل [۴] آشنا هستند می‌دانند که اگر ریاضیات واقعاً سازگار باشد، این آینده نامعلوم هیچ‌گاه نخواهد رسید و همیشه سازگاری ریاضیات در تردید باقی خواهد ماند.

منابع:

[۱] Frege, G. (۱۹۶۷). Letter to Russell [Letter written ۱۹۰۲ to Russell], From Frege to Gödel (pp. ۱۲۶-۱۲۸), Cambridge, Mass.: Harvard University Press.



Paradox [۲]
[۳]



[۴] در بخش‌های بعدی، به قضیه ناتمامیت گودل خواهیم پرداخت.

پس از شناسایی این تناقض، ریاضی‌دانان این اصل را اصلاح کردند و «اصل تصریح» را جایگزین آن نمودند. اصل تصریح می‌گوید که با هر خاصیت مانند P می‌توان زیرمجموعه‌ای از یک مجموعه را جدا کرد که همگی دارای خاصیت P هستند. اصل تصریح منجر به تشکیل زیرمجموعه‌هایی از یک مجموعه بزرگ‌تر می‌شود؛ لذا این اصل را اصل «زیرمجموعه» هم می‌نامند. بنابراین، پیش از جدا کردن یک زیرمجموعه باید مجموعه‌ای بزرگ‌تر وجود داشته باشد تا بتوان از اصل تصریح استفاده کرد. این موضوع همان تفاوت اصل تصریح با اصل درک نامحدود است. همین تفاوت به‌ظاهر کوچک از یک سو دست ریاضی‌دانان را در تعریف بسیاری از مجموعه‌ها می‌بندد و از سوی دیگر، مانع از ورود پارادوکس راسل به نظریه جدید مجموعه‌ها می‌شود.

با این تغییر اصولی، وجود مجموعه جهانی نیز منتفی می‌شود. حال آن‌که پیش از آن، وجود مجموعه جهانی (مجموعه‌ای شامل همه چیز) بدیهی به نظر می‌رسید. اگر مجموعه جهانی وجود داشته باشد، باز هم پارادوکس راسل رخ خواهد داد؛ چراکه کافی است مجموعه‌های عادی را از مجموعه جهانی جدا کنیم.

با تلاش‌های ریاضی‌دانان و اندیشمندان، ریاضیات قدیم پالایش شد و با دقت و وسواس بسیار زیادی پایه‌های جدیدی برای ریاضیات شکل گرفت. آثار جدیدی تدوین شد که نشان می‌داد اصول ریاضی می‌تواند تمام قضایای موجود ریاضی تا آن زمان را اثبات کند. از جمله این آثار می‌توان به کتاب سه جلدی «اصول ریاضیات» نوشته وایتهد و راسل اشاره کرد.

تلاش‌های انجام‌شده به‌جایی رسیده که در یک قرن اخیر هیچ تناقضی در ریاضیات شناسایی نشده است. بنابراین، بسیاری افراد به درستی و سازگاری ریاضیات موجود باور دارند. وجود تعداد محدودی اصل که از منظر شهودی واضح و قابل فهم و قابل تصدیق هستند، باور به سازگاری ریاضیات را تقویت می‌کند، درحالی‌که بسیاری از نظریه‌های دیگر از این درجه از اطمینان برخوردار نیستند.

نماینده رسمی سفارتخانه آسمان

اصل دین استخلاف است

مجری: دکتر علاء سالم

اصل دین همان عقیده الهی اساسی در این زمین است که دومین سرای امتحان محسوب می شود. این اصل از چنان اهمیت و جایگاهی برخوردار است که هرکس به آن دست یابد، به تمام دین دست یافته و هرکس به سوی آن هدایت شود، به تمام دین هدایت شده است.

در عین حال، هرکه آن را از دست دهد و از آن غفلت کند، در واقع از تمام دین غفلت کرده است. از آنجا که دین الهی یگانه است، زیرا منشأ و خاستگاه آن، یعنی خداوند تبارک و تعالی، یکتا و یگانه است، بنابراین طبیعی است که اصل دین نیز یکتا و یگانه باشد.



این اصل از روز اول و از زمان نخستین انسان مکلف بر روی زمین، یعنی حضرت آدم (ع)، وجود داشته است. بر این اساس، سید احمد الحسن می‌گوید: اصل دین، استخلاف و جانشینی الهی است، نه آن‌گونه که دیگر فرقه‌ها اصل دین را پنج یا شش اصل، یا بیشتر یا کمتر بیان می‌کنند. این مطلب را در کتب اعتقادی، چه در میان شیعه و چه اهل سنت، می‌توان یافت.

در حقیقت، اصل دین تنها در یک موضوع خلاصه می‌شود و آن، استخلاف و جانشینی الهی است. به این ترتیب، زمانی که خداوند سبحان و متعال حضرت آدم (ع) را بر روی زمین آفرید، او را جانشین خود در زمین قرار داد. آیات وارد شده در سوره بقره، از آیه ۳۰ تا ۳۳، این مسئله را به روشنی بیان می‌کند.

خداوند سبحان و متعال می‌فرماید:

(وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ) (سوره بقره، آیه ۳۰) و چون پروردگارت به فرشتگان فرمود: من در زمین جانشینی قرار می‌دهم، گفتند: آیا در آن کسی را می‌گماری که فساد کند و خون‌ها بریزد؟ درحالی‌که ما همراه با ستایش تو، تو را تسبیح می‌گوییم و پاک می‌داریم. فرمود: من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید. (وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ) (سوره بقره، آیه ۳۱) و [خداوند] همه نام‌ها را به آدم آموخت، سپس آنها را بر فرشتگان عرضه نمود و فرمود: مرا از نام‌های اینان خبر دهید، اگر راست می‌گویید. (قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ) (سوره بقره، آیه ۳۲) گفتند: [پروردگارا] تو پاک و منزهی! ما علمی نداریم جز آنچه به ما آموختی؛ همانا تو خود دانا و حکیمی).

(قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ) (سوره بقره، آیه ۳۳) [خدا] فرمود: ای آدم، آنان را از نام‌هایشان خبر ده. پس چون آدم نام‌های آنان را به فرشتگان خبر داد، [خدا] فرمود: آیا به شما نگفتم که من غیب آسمان‌ها و زمین را می‌دانم و از آنچه آشکار می‌کنید و آنچه پنهان می‌دارید، اطلاع دارم؟).

این آیات به روشنی بر انتصاب الهی حضرت آدم (ع) به عنوان جانشین خداوند دلالت دارند.



فارس شجاع، پیش از وداع

دردی که از دوست باشد دواست

خداوند سبحان و متعال در شکرگزاری را به روی تو گشوده است، پس هرگز در افزایش (نعمت) را به روی تو نمی بندد.

در خبری آمده است که یکی از پیامبران بنی اسرائیل در حال گذر از کنار فردی بیمار بود که خانواده اش او را نزدیک در خانه گذاشته بودند. به نظر می رسید که خانه ای کوچک و تنگ بود و آفتابی به داخل نمی تابید، پس او را بیرون گذاشته بودند تا از نور آفتاب بهره مند شود.

این فرد روی تخت خواب افتاده بود ... نه توان حرکت داشت، نه دستی برای گرفتن چیزی و نه پایی برای راه رفتن. به زبان امروزی، می توان گفت که او در حالت مرگ مغزی بود، اما لب هایش تکان می خورد.

پیامبر به او گوش داد و دید که او خداوند را شکر می کند. پیامبر نه از روی اعتراض، بلکه به عنوان سؤال یا تعجب، از او پرسید:

«تو برای چه چیزی خداوند را شکر می کنی؟!»

پیامبر می خواست پاسخ او را بفهمد. آن فرد نه چشم داشت، نه گوش، نه توانایی شنیدن و نه بدنی سالم. تمام اعضای بدنش از کار افتاده بود، اما همچنان خداوند را شکر می کرد.

او پاسخ داد: «خداوند به من عقل و زبانی شکرگزار عطا کرده است.

هنوز عقل من سالم است، حتی اگر بدنم از کار افتاده باشد، و زبانی شکرگزار دارم که با آن خداوند را بر این نعمت ها شکر می گویم.»

ما نمی ترسیم! اگر کوچک ترین مصیبتی از دنیا به او برسد یا شکرگزاری اش کم شود، می گوید: «خدایا، مرا آزمودی؟ چه کرده ام که مرا این گونه می آزمایی؟ الله اکبر!»

هنوز در عافیت است، هنوز در نعمت است، هنوز در خیر است و همچنان آزمایش می شود.

مصیبت های مردم را هم رده مصیبت های الهی می داند، درحالی که آزمایش خدا یک چیز و مصیبت های مردم چیز دیگری است [آزمایش خدا با آزاری که از مردم می رسد، متفاوت است].

پس وقتی با آزار مردم آزموده شود، بی تابی می کند.

امام احمد (سلام الله علیه) در یکی از توصیه های خود می فرماید:

«آخرین صبر شما نباید جزع و ناله باشد. نباید جزع کنید. باید شاکر باشید تا در نزد خداوند شکرگزار نامیده شوید.»

حضرت علی (علیه السلام)، سید اوصیا، فرمودند:

«چنان نیست که خداوند در شکرگزاری را بر بنده ای بگشاید و در افزایش نعمت را بر او ببندد.»

حدیث طولانی است. بنابراین، بر مؤمن است که شکرگزار باشد تا از فضل و رحمت خداوند بهره مند شود.

